و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان جدم رسول خدا را خواند و قصه های پیغمبران را از اول تا زمان خود همه را بیان فرمود و بعد از چهل روز
رفتم بخانهٔ ابو محمد دیدم طفلی را میبرند در فضای خانه و از او صبیح تر و جبه تر و سکوتری ندیدم و زبانی از زبان او فصیح تر ندیدم عرض کردم
این چهل روز از عمرش گذشته و باین طریق او را می بینم فرمود ای عمه ما معاشر اوصیا در یکروز نمو میکنیم بقدر یکهفته دیگران و هفته
مثل ماه دیگران و ماه مثل سال دیگرانست پس برخواستم و سرش را بوسیدم و رفتم و بعد از چند روز دیگر برگشتم و او را ندیدم چون
پرسیدم فرمود سپردم او را بکسی که مادر موسی موسی را باو سپرد بعد از آن فرمود چون پروردگار مهدی این امت را بمن کرامت فرمود
ملک فرستاد تا او را برند بسرادقات عرش الهی پیش روی پروردگار عالمیان او را باز داشتند جناب اقدس باری باو خطاب فرمود
کم مرحبا بک عبدی ای بندهٔ من ترا برگزیدم از برای یاری دین خود و ظاهر ساختن امر خود و هدایت کرده شده از برای هر امر مخفی متم خودم
بعزت و جلال خود که بتو میگیرم و میدهم و می آمرزم و عذاب میکنم ای دو ملک مقرب من برگردانید او را از برای پدرش برفق و ملایمت
و باو بگوئید که در حفظ و ضمان ما است و بچشم خود او را رعایت می نمائیم و محافظت میکنم تا آنکه حق را باو بپا برجا کنم و باطل را باو باطل کنم
و دین خالص باشد از برای من حکمه گفت چون بزمین آمد بدو زانو در آمد و دو انگشت سبابه خود را بلند نمود و عطسه کرد و گفت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبد اذل غیر مستنکف و لا مستکبر بعد از آن گفت ظالمان گمان کردند که حجة خدا را
باطل و مضمحل ساخته اند اگر اذن میداد پروردگار من هر آینه شک و شبهه برخواسته میشد **مؤلف گوید** در چند کتاب
معتبر بچند سند معتبر از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی ع این مضمون وارد شده با تغییر و تفاوتی در بعضی جزئیات که از آن جمله
شب تولد آن بزرگوار است که در بعضی از آنها پانزدهم رمضان مذکور است چنانچه در کتاب غیبت شیخ طوسی از محمد بن ابراهیم
از حکیمه روایت کرده و ایضا از محمد بن علی بن بلال ثقهٔ جلیل القدر از حکیمه روایت کرده و حدیثی که سابقا روایت کردیم دلالت
میکند بر آنکه در چهاردهم شعبان متولد شد و کمال الدین طلحه در بیست و سیم رمضان گفته از سال دویست و پنجاه و هشت و در اکمال
الدین از غیاث بن اسد روایت کرده که نهم شعبان متولد شد و بر جلدکان ناصبی در تاریخ خود گفته و هو الاصح و در اکثر روایات
و آن مشهور ما بین علماء امامیه است و بعضی ادعیه نیز که در شب مذکور وارد شده که خواندن آن سنت است نیز دلالت بر آن
دارد پانزدهم شعبانست چنانچه از علماء کرام شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مصباحین و سید بن طاوس در اقبال و سایر کتب
ادعیه و فصول مهمه و دروس شهید و غیر آن نیز همین شب را تعیین نموده اند از سال دویست و پنجاه و پنج و در کتاب غیبت شیخ طوسی
از حنظلة بن زکریا روایت کرده از احمد بن بلال بن داود که بسیار ناصبی و شدید العداوه بود با اهل بیت پیغمبر و اظهار مینمود و
بهیچ وجه پنهان نمیکرد عداوت خود را و لیکن با من صداقت و دوستی داشت و هر وقت بمن میرسید میگفت خبری از برای تو
دارم که بسیار خوشحال میشوی اگر بشنوی اما حال بمن گویم و من تغافل میکردم تا آنکه اتفاق افتاد در جای خلوتی با یکدیگر ملاقات
کردیم و اصرار کردم که مرا خبر دهد تا آنکه نقل کرد که خانهٔ شما در سامره مقابل خانهٔ ابو محمد عسکری بود و مدتی مدید بقزوین و
سمنهای دیگر رفتم و بعد از آن مقدر شد که برگشتم بسامره و مجموع عیال و اقوام و اقارب من همگی مرده بودند و کسی نمانده بود
از ایشان مگر پیرزن عجوزهٔ که مرا تربیت کرده بود و دختری نیز داشت و آن عجوزه از زمان قدیم بود و طبع ایشان در او بود یعنی
شاذقه و مستوره بود و بعضی کنیز و آزاد کرده های ما نیز مانده بودند چند روزی نزد ایشان ماندم و بعد از آن عزیمت سفر
نمودم این عجوزه گفت بعد از اینهمه غیبت طولانی چرا اینهمه تعجیل میکنی در رفتن قدری نیز نزد ما بمان تا امام بتوانی بگیرم
و تلافی لیالی مهاجرت بشود من بطریق تمسخر و استهزا گفتم میخواهم بروم بکربلا بزیارت و از اتفاقات در آن وقت بود که مردم
زیارت نیمهٔ شعبان یاد نداشتند مگر بلا آن زن گفت پناه میبرم بخدا که این محبتی که داشتی از راه استخفاف و استهزا باشد بتو

که نقل میکنم از برای تو چیزی را که بچشم خود دیدم بعد از دو سال از رفتن تو خوابیده بودم و من در میان خواب بیدار بودم دیدم مردی
خوش رو و خوشبو با لختهای پاکیزه آمد و بمن گفت ای فلانه و نام مرا برد حال کسی از همسایهای ایدر ترا می خواهد مترس و بر من
ترسیدم و دختر خود را صدا زدم و گفتم فهمیدی که کسی داخل خانه شود گفت نه پس بهم اقصه گفتم و آیات قرآنی خواندم و خوابیدم دیدم
همان مرد آمد و همان سخن را اعاده نمود باز ترسیدم و فریاد زدم دخترم گفت ترا چه میشود در خانه بسته است کسی داخل نشده است
خواب می بینی مترس و آرام بگیر پس باز خواندم آیات قرآن را و خوابیدم باز همان مرد آمد و گفت این زن آنکه ترا کار دارد و بجهة ضرورتی
میخواهد ترا آمده و بر در خانه ایستاده است و در میزند برو و بهمراه او و مترس و در آن اثنا صدای کوبیدن در خانه را شنیدم
برخواستم و از پشت در گفتم کیست که در میزند گفت باز کن در را و مترس پس باز نمودم در خانه را دیدم کنیزی است و چادری بر دست
دارد گفت بعضی از همسایها ترا در کار دارند از برای حاجت ضروری این چادر را بخود بپیچ و بیا همراه من پس بردم ترا بهمین خانه
ابو محمد و شناختم خانه را دیدم در وسط خانه پرده کشیده اند و مردی در بیرون پرده نشسته است پس آن کنیز گوشه پرده را پس کرد و من
داخل شدم دیدم زنی میخواهد بزاید دنت دیگر پشت سر او نشسته است آن زن پس نشین بمن گفت ای زن اعانت کن مارا بر زائیدن
این زن پس پیش روی او نشستم بطوری که قابله می نشیند و او را معالجه کردم تا زائید و قلیلی گذشت که در دست من آمد آن طفل
و فهمیدم که پسر است فریاد زدم که پسر است سر مرا از پرده بیرون کردم که آن مرد را مژده دهم که پسر است بمن گفتند فریاد مزن چون
دوباره سر خود داخل نمودم دیدم آن طفل ناپیدا شد باز خواستم فریاد بزنم که طفل چه شد آن زن بمن گفت فریاد مزن و باز آن خانم دست
مرا گرفت و سر مرا بچادر پیچید و از آن خانه بیرون آورد و بخانه خودم رسانید و کیسه بمن داد و گفت بکسی اظهار مکن آنچه را دیدی
چون داخل خانه خود شدم و در رختخواب خود رفتم دیدم که دخترم خوابیده است او را بیدار کردم و گفتم فهمیدی که من رفتم از خانه بیرون
و برگشتم گفت نه پس آن صره را باز نمودم دیدم ده دانه اشرفی در آن میباشد و تا امروز بکسی نگفتم لیکن حال چون شنیدم که این سخن را
بطریق استهزا گفتی لابد شده ترا خبر کردم از برای محبت تو که بدانی اینها نزد خدا منزلتی و مرتبه دارند و هر چه میگویند حق است پس
من تعجب کردم از سخن او و با تهلل بر استهزا نمودم و دیگر از او تحقیق نکردم که این در چه وقت بود و لیکن علم یقینی دادم که من در سال
دویست و پنجاه و سه از پیش ایشان رفتم و وقتی که برگشتم که عجوزه این نقل را کرد سال دویست و هشتاد و یک بود و در ولادت محمد

مجلس سی ام

در ذکر شمه از احوال سعادت اشتمال امام ثانی عشر حجة الله علی کافة البشر القائم المهدی المنتظر صاحب العصر
والزمان و خلیفة الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم علی ما هدیتنا الی صراطک المستقیم و دینک القویم الواضح المبین و وفقتنا للتمسک بعروة الوثقی و حبلک
المتین و منحت علینا و علی جمیع المؤمنین بان بعثت لتبلیغ رسالاتک و اعلاء کلمتک بعد طول الفترة سید انبیائک
حبیبک و صفیک الشافع المشفع الامین محمد الاحمد المحمود فی السموات و الارضین فاتممت به نعمتک و اظهرت به قدرتک
و جعلته رحمة للعالمین ثم وصیه و ابن عمه الذی بالغ فی احیاء سنته و تحمل الاذی من امته ما لم یتحمله احد من اولیائک
المقربین مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و سید الوصیین و سهلت لنا الاهتداء
علی معالم قربک و مناهج حبک بمحبة الائمة الطاهرین و هم الائمة المطهرین و اولنا باتباع سیرتهم و اقتفاء آثارهم
و طریقتهم فی تحصیل الحق و الیقین فصل اللهم علیهم صلوة دائمة زاکیة باقیة تنجح بها الزلفی لدیک و القربة

اليك في يوم الدين عجل اللهم فرج وليك وابن بنت نبيك القائم المؤمل والعدل المنتظر الذي به تنتصر لاوليائك على الاعداء و
المعاندين وتزيل به صدأ الجور عن طريقتك وتجلي به ما انه المعاندون من سنتك وتمحق به ظلم الظالمين وكفر الكفار والمنافقين
واجعلنا ممن تقر عينه برؤيته وتبعد باتباعه وملازمته وتفوز بالجهاد بين يديه ونصرته وامتثال اوامره ونواهيه مع مواليه
وشيعته المخلصين واهلك حساده ومخالفيه والعن اعدائه ومعانديه واجعلهم في اسفل درك من الجحيم برحمتك يا ارحم الراحمين
ودر اين شش فصل است **فصل اول** در ذكر اسماء والقاب ان جناب ووجه تسميه بانها ونهي كه وارد شده از نام بردن
وبعضي از نصوصي كه دلالت ميكند بر امامت ودفع استبعادي كه مخالفين ميكنند در طول عمر ان جناب واز القاب مشهوره انجناب
قائم ومؤمل ومهدي ومنصور ودر مجلد ثاني حديثي چند مذكور شد بحسب اقتضاي مقام در اينكه قائم كويند ان جناب را با انكه
همه ايشان قائم بحقند بعلة اينكه وقتيكه سيد شهدا را شهيد كردند ملائكه بخدا ناليدند وباكريه وزاري عرض كردند كه خداوندا
غافل شده از احوال بركزيدكان خود كه باين خواري ايشان را شهيد كردند وحي رسيد بايشان كه قرار بكيريد وارام بهم رسانيد كه بعزت
وجلال خودم كه انتقام خواهم كشيد از كشندكان ايشان اكرچه مدتي بكذرد وبعد از ان حجاب از پيش ديده ملائكه برداشته شد وانوار
ائمه كه از اولاد امام حسين ع بودند ديدند ودر ميان ايشان كسي ايستاده بود ونماز ميكرد جناب اقدس الهي وحي كرد بايشان كه همين
شخصي كه ايستاده است ونماز ميكند انتقام خواهم كشيد از براي حسين وسايرين ظلم رسيدكان از اهل بيت پيغمبر خود وملائكه خوشنود
ومسرور كرديدند ومشغول دعا وصلوات شدند بر ايشان لعن ونفرين بر قاتلان ايشان شدند تا روزي كه ظهور كند وايشان يعني ملائكه
در ركاب او باد شمنان دين جهاد كنند واو را ياري كنند وامام محمد تقي ع فرمود كه قائم كويند او را بعلة اينكه بعد از انكه ذكر نام او در ميان
مردم منقطع شد كه همه كس انكار وجود وحيات او را نمايند برپا خواهد شد وحضرت صادق ع فرمود كه او را قائم كويند بجهة انكه بامر
عظيمي قيام خواهد نمود كه حق محض باشد واو را جاري خواهد ساخت در خلق خدا وباطل را بالمره محو خواهد كرد واز براي ساير ائمه
چنين اتفاقي نيفتاد واز بعضي احاديث مستفاد ميشود كه قائم كويند او را بجهة انكه قيام بحجة خود نمود بر دشمنان ومهدي كويند
بعلة انكه بامور مخفيه راه خواهد يافت وظاهر خواهد ساخت چنانچه از حضرت باقر ع مرويست كه كسي آمد نزد ان حضرت وعرض كرد
كه اين پانصد درهم از زكوة مال من است آورده ام كه بكيريد ومستحقين ان برسانيد فرمود خود بده بهمسايهاي خود وايتام ومساكين
وبرادران مسلمان خود واينكه كفتيكه ما بدهيم وقت ان در اين زمان نيست بلكه وقتيست كه قائم ما ظاهر شود چه او قسمت خواهد
كرد ميانه مردم بالسويه وعدالت خواهد كرد در نيك وبد خلق خدا وهر كه اطاعت كند او را خدا را اطاعت كرده وهر كه او را مخالفت
كند خدا را مخالفت كرده واو را مهدي كويند بعلة اينكه راه يافته ميشود بهر امر مخفي وپوشيده وتوريه وساير كتب الهي را بيرون
خواهد اورد از مغاره كه در انطاكيه ميباشد وميانه اهل توريه حكم خواهد كرد بان توريه وميان اهل انجيل بان انجيل وميانه
اهل زبور بزبور ايشان وميانه اهل فرقان بفرقان وتمامي اموال وكنجهاي عالم بجهة او ظاهر خواهد شد وجمع شود ظاهر ومخفي انها
از براي او وكويد بيائيد از براي كرفتن اين مالي كه پيوسته بجهة تحصيل ان قطع رحم ميكرديد وخون ناحق ريختيد ومحرمات الهي را
مرتكب ميشديد پس داده ميشود باو انچه بديكران نداده بودند واز اين حديث ظاهر ميشود كه قيام بحجة خود از جنس هر چيزي كه
كه هر كس او را حجة ميداند خواهد نمود واتمام حجة بر ايشان بان خواهد كرد ومهدي كويند بعلة انكه كتب سماويه وعلوم الهيه
مخفيه را كه هيچيك از ائمه اذن در اظهار ان نداشتند واموال مخفيه از كنجهاي نهاني وغير انرا ظاهر خواهد ساخت وبان راه
خواهد يافت واو را مؤمل كويند بعلة انكه منتظر استند امام حسن عسكري ع والد او را بكشند قبل از تولد ان جناب تا انكه قائمي را كه
وعده ميدادند بانكه زوال دولت مخالفين در دست او ميشود وانتقام اهل بيت پيغمبر را خواهد كشيد بهم نرسد ولغزيد خود بر سبيل

وبران جناب مسلط نشدند تا صاحب الامر متولد شد چنانچه حضرت امام حسن عسکری فرمود بعد از تولد آن بزرگوار که چگونه دیدید قدرت
الهی را میخواستند ظالمان که این نسل را قطع کنند بکشتن مرد با بعلت او را مؤمل کرد در رسیدند که چرا منتظر کوید او را فرمود بعلت
آنکه غیبتی خواهد کرد طولانی که مخلصان انتظار خروج او را میکشند و شکاک انکار کند و منکر مسخر و استهزا کند و جمعی از دروغ گویان
وقتی معین از برای ظهور او قرار دهند و شرکه استعجال کنند هلاک شوند و هر که تسلیم کند نجات یابد و از امام علی نقی مرویست
حلال نیست نام قائم را بردن تا وقتیکه بیرون آید و عالم را مملو از عدالت کند و در مجلس شیخ ابو حمزه باین مضمون مذکور شد
و ایضا از صفوان بن مهران از صادق آل محمد مرویست که فرمود خامس از اولاد سابع یعنی امام دوازدهم که مهدی از اولاد منست
غایب شود شخص او و حلال نباشد نام او را بردن و ایضا از موسی بن جعفر مرویست که فرمود قائم آل محمد پنهان ماند بر مردم ولادت
او و حلال نیست نام او را بردن تا ظاهر شود و زمین را پر از عدالت کند و از عبد العظیم حسنی از محمد بن علی جواد مرویست که قائم
کیست که پنهان باشد ولادت او و غایب باشد شخص او و حرام باشد بردن نام او و در نام و کنیه موافق رسول خدا باشد و از علی بن
عاصم کوفی مرویست که در توقیعی که از ناحیه مقدسه بیرون آمد نوشته بود که ملعونست هر که نام مرا در مجلس مردم ببرد
و در حدیث دیگر نوشته بود من سمانی فی مجمع من الناس بابی فعلیه لعنة الله و محمد بن عثمان عمری بحیری گفت ایاک ان تبحث عن
الاسم مبادا تفحص از نام او بکنی که مردم چنان میدانند که نسل ائمه منقطع شده **مؤلف گوید** از این اخبار مستفاد میشود
که حرمت تسمیه مخصوص غیبت صغری بوده بعلت تقیه از مخالفین لیکن بعضی دیگر از اخبار که اولا مذکور شد و غیر آن دلالت کند
بر بقای حرمت تا اوان ظهور آنجناب چنانچه حضرت باقر فرمود بجابر جعفی که عمر بن الخطاب از امیر المؤمنین پرسید که نام مهدی
چیست فرمود حبیب من رسول خدا عهد فرمود که نام او را نبرم تا وقتیکه خدا بر انگیزاند او را و این از جمله چیزهائیست که خدا بامانت
سپرده نزد رسول خود و در علم خود و از حضرت باقر مرویست بعد از امام حسین که امیر المؤمنین بر منبر کوفه فرمود مردی در آخر الزمان
از اولاد من خروج کند که چهره او سفید و سرخ باشد و شکم او بزرگ باشد و دانهای او بعض باشد و استخوان بازوهای او سطبر باشد
و در خال در پشت او باشد یکی از آنها شبیه بخال پیغمبر خدا و دیگری خال گوشتی برنگ بدن او باشد دو نام دارد یکی پنهان برده شود
و آن احمد است و یکی علانیه مذکور شود و آن محمد است همینکه او حرکت کند از مشرق تا مغرب بجهة او روشن شود و دست خود را
بر سر بندگان خدا بگذارد و دلهای مؤمنان سخت تر از آهن شود و در چهل مرد خدا باو عطا کند و هر متقی را خبر خروج ظهور او برسد
و در قبرهای خود بیکدیگر مژده دهند و حضرت صادق بابن ابی الهیثم گفت که چون سه نام از سه امام از پی یکدیگر باشد کذب
محمد و علی و حسن چهارم چون بیرون آمد مردم غافل باشند و حق مرده باشد و جور و ظلم شایع شده باشد و اگر بیرون بیاید کردن
او را نشنوند و از خروج او اهل آسمانها خوشحال شوند پیشانی باز و دماغ کشیده و شکم بزرگ و دانهای سطبر داشته باشد در دندان
او خالی باشد دندانهای ثنایای او فرجه داشته باشد از یکدیگر زمین را پر کند از عدالت چنانچه از ظلم پر شده باشد و در تفسیر
علی بن ابراهیم چنین تفسیر کرده است این آیه را و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی خبر دادیم ایشان را از حال شما ای امة محمد
لتفسدن فی الارض مرتین خطاب بامة پیغمبر آخر الزمانست و ابوبکر و عمر و متابعان ایشانند که دو مرتبه نقض عهد کنند و لتعلن
علوا کبیرا ادعای امامت کنند فاذا جاء وعد اولیهما یعنی وقت حمل که عایشه خروج کرد با غوای طلحه و زبیر بعثنا علیکم عبادا
لنا اولی بأس شدید یعنی امیر المؤمنین و اصحاب او فجاسوا خلال الدیار یعنی تفحص کنند از شما و بکشند شما را و کان وعدا
مفعولا یعنی البته این شدنیست و بانجام میرسد ثم رددنا لکم الکرة علیهم یعنی شما بنی امیه را بر آل محمد غالب سازیم و امددناکم
باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی متابعان و دولت دنیائی شما را بیش از حسین بن علی و یاران او کثیر کنیم چنانچه ایشان را بکشید

ماندند در کنیم از زر و تا زن
کنند یا ما الغ از زر تا صبو
پیوند کنند و تن تا صبو
الا سعود و کنند تا صبو
با بیچ اما تا ولادت
با دوی مرجانش و نقل
با بیچ اذ خرج
آن آه آمل
با بیچ اخری
آن تا الهای العطش
آن با تا خواهد
آن آه و کان
از کربلا
تا لولت
دامی
انکی
بیت هشتم
چو دیدی که
سند
ایزوان
از بعد
دست
تا زاده
دو
تا دوده
غلطان
شما

وننان ایشان را اسیر کنید اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا هرچه کنی بخود کنی کرچه نیک وبدکنی فَاِذَا جَآءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ
یعنی وعدهٔ خروج آل محمد در رسد لِيَسُوْٓءٗا وُجُوْهَكُمْ یعنی صورتهای شما سیاه شود وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوْهُ اَوَّلَ مَرَّةٍ
پیغمبر واصحاب امیر المؤمنین ع وبعد از آن او داخل مسجد شوند در رجعت چنانچه اول مرتبه داخل شدند وَلِيُتَبِّرُوْا مَا عَلَوْا تَتْبِيْرًا
یعنی بر شما غالب آیند وهمهٔ شما را بقتل آورند وهلاک سازند بعد از آن ترحم وتلطف بر آل محمد فرمود عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يَّرْحَمَكُمْ
یعنی شما را یاری کند وبر دشمنان غالب سازد وبعد از آن خطاب به بنی امیه نمود وَاِنْ عُدْتُّمْ عُدْنَا یعنی اگر سفیانی شما
عود کند قائم ما نیز عود کند وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُوْرِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ مراد از ذکر کتب سماویه است اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصّٰلِحُوْنَ فرمود قائم ویاران او میباشند اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقٰتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ حضرت صادق ع فرمود
عامه چنان تفسیر کنند که مراد پیغمبر خدا است در هنگامی که قریش او را یاری ننمودند واخراج کردند وحال آنکه مراد امام حسین
ویاران اش که ان همه ظلم وجفا بایشان شد واذن داد جناب اقدس الهی بقائم آل محمد که بیرون آید وطلب خون او را نماید وفرمود
اَلَّذِيْنَ اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ قائم آل محمد ویاران او میباشند که شرق وغرب عالم را مالک شوند
ودین را ظاهر سازند وبدعتها را باطل کنند وفرمود اَمَّنْ يُّجِيْبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوْٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ الْاَرْضِ
در قائم نازل شده چه اوست مضطر ودر مقام ابراهیم دو رکعت نماز کند واز خدا فرج خواهد وخدا اجابت کند او را وابن شدت
رفع کند واو را خلیفهٔ در زمین سازد وفرمود وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ مراد قائم است در وقتی که ظهور کند وغالب شود بر همه ملتها
تا آنکه کسی عبادت نکند غیر خدا را ودر تفسیر اَنْ يُّصْبِحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَّاْتِيْكُمْ بِمَآءٍ مَّعِيْنٍ فرمود فرو رفتن آب غیبت امام است
وبیرون آمدن ملاء مبین کنایه از ظهور وخروج آنجناب است ودر تفسیر وَفِي السَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوْعَدُوْنَ که اشاره بخروج آنجناب است ودر
تفسیر عیاشی جابر از حضرت باقر ع روایت کرده در تفسیر اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ که آن روز ظهور
قائم است که کفار مأیوس میشوند از بنی امیه ودر آیهٔ وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖٓ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ خروج قائم است واذان
یعنی اعلام خواندن او مردم را بخود ودر آیهٔ لَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰٓى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ لَّيَقُوْلُنَّ مَا يَحْبِسُهٗ اَلَا يَوْمَ يَاْتِيْهِمْ لَيْسَ
مَصْرُوْفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ یعنی چون عذاب خود را تاخیر بیندازیم تا مدت شمرده شده خواهند گفت
چه چیز او را مانع شده از پیش انداختن اگر راست میگوید پس بدانید واگاه باشید که وقتیکه معین ومقدر شده از برای آمدن
آن دیگر برگشتنی ندارد وآنچه سخریه واستهزا بآن میکردند بایشان خواهد رسید وغفلت ایشان را خواهد گرفت حضرت باقر
وصادق ع فرمودند که اشاره بعدد آیه است که از دست قائم باید بکشند وَاِلٰٓى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ آن عدد اصحاب بدر است که همراه
قائم ما خواهند بود بعدد سیصد وسیزده کس واز حمران روایت کرده که حضرت باقر ع میخواند این آیه را بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ اُولِيْ بَاْسٍ
شَدِيْدٍ فَجَاسُوْا خِلٰلَ الدِّيَارِ بعد از آن فرمود مراد از آن عباد قائم است ویاران او وهمچنین در تفسیر وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ الآیه فرمود قائم ویاران او میباشند ودر امالی از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود در معراج رفتم وبحجابهای نور رسیدم پروردگار من ندا کرد که ای محمد تو بندهٔ من از برای من تواضع کن ومرا
عبادت کن وبر من توکل کن وبمن وثوق بهم رسان پس بدرستیکه ترا بنده وحبیب خود ورسول گردانیدم وبرادرت علی را حجت
وخلیفه کردم بر خلق ودوستان خود را از دشمنان باو فرق کنم ودین خود را باو برپا کنم وحدود خود را باو حفظ کنم واحکام خود
باو نافذ کنم وبامامان از اولاد تو رحم بر بندگان خود کنم وبقائم از ایشان زمین را معمور سازم از تسبیح وتمجید وتقدیس وتهلیل
خود وپاک کنم زمین را از دشمنان وبدوستان خود دهم وکلمهٔ کافران را پست وکلمهٔ خود را بلند سازم وباو بندگان وشهرها

حیات بخشم بعلم خود و گنجهای پنهان را از برای او آشکار کنم و او را مطلع بر اسرار نمایم باراده خود و تایید کنم ملائکه خود و عدد امامان
مرویست از عبد الرحمن بن ابی لیلا که گفت نقل کرد پدرم که در روز خیبر رسول خدا علم را چون بامیر المؤمنین داد و فتح خیبر در دست او
شد در روز غدیر او را نصب نمود و بسیاری از فضایل او را از برای مردم ذکر کرد و بعد از آن گروه عرض کردند که ربه شما از چیست
فرمود جبرئیل مرا خبر داد که امت من با او ظلم کنند و حق او را منع کنند از او و با او جنگ کنند و اولاد او را بکشند و بعد از او بی ظلم
باولادش نمایند اما جبرئیل مرا خبر داد که این ظلمها و فتنه‌های بد بر طرف شود در هنگامی که قایم ما قیام کند و در آن هنگام سخن این
بلند شود و تمام امت اجماع کنند بر محبت او و دشمن ایشان کم شود و مداح ایشان بسیار و آن در وقتی خواهد بود که بلاد متغیر شود و بندگان
خدا ضعیف شوند و مایوس از فرج گردند و قایم ما ظاهر شود و نام او چون نام من و نام پدرش چون نام پدر من و از اولاد دختر فاطمه باشد
حق را باطل و باطل را خوار کند خدا تمشیر او و مردمی که او را متابعت کنند اما بعضی برغبت و بعضی بترس باشند بعد از آن گریه
آن حضرت ساکن شد و فرمود خوشا بحال شما که فرج در رسد و وعده خدا خلف نشود و قضا او رد نشود و فتوحات الهی نزدیک است و او
حکیم دانا خداوندا اینها اهل بیت من اند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم اکلأهم و احفظهم خداوندا ایشان را محافظت
کن و حمایت کن و از برای ایشان باش و یاری کن ایشان را و اعانت نما و عزیز دار و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه و جانشین من باش
در ایشان انک علی کل شیء قدیر و در اکمال الدین از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرانش مرویست که پیغمبر فرمود که بحق آنکسیکه مرا
مبعوث برحمت کرده و بجهت بشارت دادن امت فرستاده که خدا قایم از اولاد مرا خواهد غایب و پنهان کرد بعهدی که فرموده
با من چنان غیبتی که اکثر مردم گویند خدا را در آل محمد احتیاجی نیست یعنی ایشان را نجود و اگذارده است و جمعی در ولادت او
تشکیک و هر که زمان او را دریابد متمسک بدین او شود و شیطان را نجود راه ندهد که او را به تشکیک بیندازد و از دین و ملت
من بیرون برد چه همین شیطان پدر و مادر شما را از بهشت دنا و ند پیش از اینها و بدرستیکه شیطان را دوست کفار قرار داد
و در امالی از جبیر بن نوف روایت کرده که با ابی سعید خدری گفتم که هر سالی که بر ما میگذرد بدتر از سال پیش میباشد و هر کار
بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر است ابو سعید گفت همین را از پیغمبر شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین جهت
خواهد بود و زیر و زفتنه و ظلم و جور در تزاید خواهد بود تا آنکه زمین مملو خواهد شد از ظلم و جور بحدیکه نتواند مسلمانی نام
خدا را یاد کند بعد از آن خدا تعالی کسی از من خواهد برانگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت
کند چنانچه پیش از او مملو از ظلم کرده اند و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی مال چنان بسیار شود که بامت
و دامن جمع کنند و کسی او را شماره نکند و در اکمال الدین از ابن عباس مرویست از رسول خدا که چون بمعراج رفتم ندائی در رسید
که ای محمد ملائکه در چه چیز با یکدیگر خصومت کنند عرض کردم نمیدانم فرمود چرا از بنی آدم وزیر و برادر و وصی بعد از خود تعیین
نکردی عرض کردم من چیزیکه تو بمن تعلیم نکنی چگونه میتوانم دانست باید که منت بر من گذاری و بجهت من تعیین کنی وحی رسید که
علی را اختیار کردم و فرمود او وارث تو و صاحب علم تو بعد از تو و صاحب علم خدا است در روز قیامت و صاحب حوض کوثر است
که هر کس از شیعیان و دوستان تو او را بخواهند و تشنه شوند او را سیراب کند و من هم خورده ام حلال قدح خود که از آن حوض
کوثر آب بدشمنان تو و اهل بیت تو قطره نخواهم داد و همه امت ترا ببهشت برم مگر کسی که نخواهد گفتم کسی هم هست که بهشت را
نخواهد فرمود بلی ای محمد من ترا اختیار کردم از خلق خود و وصیی از برای تو اختیار نمودم و او را نسبت بتو چون هرون از موسی
کردم اینقدر هست که تو خاتم پیغمبرانی و بعد از تو پیغمبری نیست و او پدر فرزندان تو قرار دادم و حق او بر مردم بعد از تو چون
حق تو است بر ایشان در حالت حیات تو پس سجده شکر نمودم آنگاه منادی ندا کرد که سر خود را بلند کن و از من چیز بخواه که هر چه

خواهی بتو میدهم گفتم خداوندا میخواهم که مردم را بر دوستی ایشان جمع کنی که همه امت من بیکدل و یک زبان بر من وارد شوند وحی رسید که ای
محمد من حکم کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه ایشان را خلق کنم و قضای من حتم و لازم است و در ایشان جباریست از برای اینکه هر که از ایشان
خواهم هلاک کنم و هر که را خواهم هدایت کنم و او را یعنی علی را علم و خلیفه و وزیر تو کردم بعد از تو بر اهل بیت و امت تو هر که با او دشمنی کند
بهشت نرود و دشمن من و تو باشد و هر که او را دوست دارد مرا و ترا دوست داشته باشد و این فضیلت و کرامت را باو دادم و
از صلب او یازده نفر هادی و مهدی بیرون آورم از ذریه تو که از بکر بتول بهم خواهند رسید و آخر ایشان مردیست که عیسی بن
مریم با او نماز کند و زمین را پر کند از عدالت چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و نجات خواهم داد باو از هلاکت و هدایت خواهم
کرد باو از گمراهی و کور و شل و هر بیمار را باو شفا دهم عرض کردم خداوندا چه وقت خواهد بود وحی رسید که در وقتیکه علم برخواسته شود
و جهل ظاهر شود و قرائت و خواندن بسیار باشد لیکن عمل کردن کم باشد و قتل بسیار شود و علما هدایت کم باشند و علما گمراه
و خبیث و شعرا بسیار باشند و امت تو قبرستانها را مساجد قرار دهند و قرآنها را زینت کنند و طلاکاری نمایند قرآنها و مساجد را
و جور و فساد شایع شود و منکرات ظاهر گردد و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف کنند و مردان بمردان و زنان بزنان کفایت کنند
و حکام و امرا کافر باشند و اتباع و دوستان ایشان ظلمه و فجار باشند و وزرا ایشان فاسق باشند و سه خسف یعنی بزمین فرو
رفتن واقع شود یکی در مشرق و یکی در مغرب و دیگری در جزیره عرب و بصره خراب شود در دست مردی از ذریه تو که زنگیان از او اطاعت
کنند و از اولاد حسین بن علی کسی خروج کند و دجال از مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر شود عرض کردم بعد از من چه
فتنها در امت من واقع شود وحی رسید که فساد و فتنه دنیاوی بعد از تو از امت تو ظاهر شود مثل فساد و فتنه که از بنی اسرائیل
ظاهر شده پس بیان فرمود فسادهائی که از بنی امیه صادر شود و فتنه هائی که از اولاد عم عباس صادر شود و آنچه بعد از آنها تا
روز قیامت رخ دهد پس چون بزمین آمدم همه آنها را بپسر عم علی گفتم و رسالت خدای خود را ادا نمودم و حمد میکنم خدا را چنانچه
پیغمبران پیش از من کردند و هر که پیش از من آمد و بعد از من خواهد آمد تا روز قیامت مؤلف گوید مشهور میان مفسرین
اینست که آیه شریفه ما کان لی بالملأ الاعلی اذ یختصمون اشاره بآیه انی جاعل فی الارض خلیفة میباشد و خراب شدن بصره
بر دست یکی از اولاد پیغمبر شاید اشاره باشد بقصه صاحب الزنج که در سال ولادت صاحب الامر ع در بصره خروج کرد و سیاهان
وعده داد که هر که آمد نزد او او را آزاد کند و چیز دهد و باین جهة جمعیت بسیاری بر او شد و کار او بالا گرفت و ملقب بصاحب
الزنج گردید و مدعی بود که او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین ع میباشد لیکن ابن ابی الحدید گفته که اکثر اهل
سنت قدح در نسب او میکنند و اکثر نسابها بر آنند که او علی بن محمد بن عبد الرحیم از طایفه عبد القیس میباشد و مادرش از طایفه
بنی اسد بن خزیمه میباشد و ابن اثیر در کامل و مسعودی در مروج الذهب گفته اند که از این حدیث ظاهر میشود که نسب او صحیح بوده
و آخوند مجلسی ره فرموده که از این حدیث آنچه مستفاد میشود آنست که این علامات همه در ظهور او جمع خواهد بود یعنی از
حین ولادت تا حین ظهور آن بزرگوار این علامات بتدریج حادث میشود که مقارن ظهور آن جناب همه آنها متحقق باشد و لازم
نیست که مجموع آنها در ایام ظهور حادث شود چنانچه بسیاری از اشراط و علامات قیامت که عامه و خاصه نقل کرده اند قبل
از ظهور آنجناب بسالها حادث شده است و احتمال دارد که این علامات ولادت آن جناب باشد لیکن بسیار بعید است چه
خروج دجال و سفیانی نیز مذکور است و ایضا در اکمال الدین از ابن عباس مرویست که پیغمبر ص فرمود خلفاء و اوصیای من دوازده
نفرند اول ایشان برادر علی بن ابیطالب است و آخر ایشان فرزند مهدیست که زمین را پر از عدالت کند بعد از پر شدن
آن از ظلم و جور و بحق آنکسی که مرا مبعوث کرد اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آن روز را چندان طولانی گرداند که

خروج کند عیسی نزول اید و عقب سر او نماز کند و زمین روشنایی دهد بنور پروردگار خود و سلطنت او بمشرق و مغرب رسد
و انجابر انصاری روایت کرده که پیغمبر فرمود مهدی از اولاد من نام او چون نام من و کنیه او چون کنیه من و خلق من و خلقت من چنان غیبتی کند که امتها در ان گمراه شوند بعد از ان چون تیر شهاب در اید و عالم را پر از عدالت کند بعد از
پر شدن از ظلم و ایضا از ابی حمزه ثمالی مرویست که از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که پیغمبر فرمود خوشا بحال کسی که قایم از اهل بیت
مرا دریابد و پیش از ظهورش اعتقاد غایبانه باو داشته باشد و با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن باشد چنان شخصی از رفیقان
من و دوستی کنندگان با اهل بیت من و گرامی ترین امت من بر خدا خواهد بود و این دو حدیث را باسانید متعدده نقل کرده اند و کیف
در اکمال از ابن عباس مرویست که پیغمبر فرمود علی بن ابیطالب امام امت من و خلیفه منست و از اولاد او قایم منتظریست که
پر از عدالت کند بحق انکسی که مرا مبعوث کرد اینده که کسانی که بر محبت و اعتقاد امامت او ثابت و باقی بمانند در زمان غیبت او
از کبریت احمر نایاب ترند جابر عرض کرد که چرا چنین شود فرمود بجهة اینکه طول کشد غیبت او چندان که کسی باو زنده حیات
وجود او را جابر عرض کرد که چرا او را چنین غیبتی طولانی خواهد بود فرمود بلی بخدا قسم است از برای امتحان خلق که مؤمن خالص شود
و کافر مضمحل گردد ای جابر این سرّیست از اسرار الهی و امریست از قضایای حتمیه ربانی که پیچیده شده است علم ان از بندگان خدا
مبادا در ان شک کنی که کافر خواهی گردید مؤلف گوید که بعضی از ان اسرار را صادق آل محمد در حدیث سدیر صیرفی که در فصل الثانی
از کتاب اکمال الدین نقل میشود بجهة خواص شیعیان خود بیان فرموده چنانچه قلب ناظر در ان بنور ولایت اهل بیت باشد بی
برشمه از اسرار بالنه الهی که حضرت سالت پناهی در این حدیث بعلت عدم صلاح حال و وقت بطریق اجمال اشعار فرموده مطلع
خواهد شد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ایضا از حضرت صادق مرویست که پیغمبر فرمود قایم از اولاد من نامش چون نام
من و کنیه اش چون من ابو القاسم و شمایل او چون شمایل من و سنت و طریقه او چون سنت و طریقه من خواهد بود و مردم را بر
شریعت و سنت من باز دارد و دعوت بکتاب خدا نماید هر که او را اطاعت کرده و معصیت او معصیت من باشد
و انکار و تکذیب او انکار و تکذیب من باشد و تصدیق او تصدیق من است بخدا شکوه میکنم از کسانی که او را تکذیب مینمایند و انکار
سخن مرا درباره او میکنند و امت مرا گمراه میکنند از طریقه او و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و ایضا در حدیث دیگر فرمود
که هر که انکار کند قایم را از اولاد مرا در زمان غیبتش بر طریقه جاهلیت و کفر مرده است و در غیبت شیخ طوسی از ابو سعید خدری
روایت کرده از رسول خدا که بر روی منبر میفرمود که مهدی از عترت و اهل بیت من است و در اخر الزمان خروج کند و از برکت او
اسمان ببارد و زمین تخم خود را بیرون اورد و زمین را مملو از عدالت کند بعد از انکه مملو از ظلم و جور باشد و از ابو هریره و
ابن مسعود بسند روایت کرده که پیغمبر فرمود هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز خدا تعالی ان را اقدر طولانی کند که مبعوث
سازد مردی را که از اهل بیت من باشد و نام او چون من و کنیه او چون من و لقب او مهدیست زمین را مملو از عدالت کند پس از
پر شدن از ظلم و جور و از عبد الله بن عمرو بن العاص روایت کرده که رسول خدا فرمود در حدیث طولانی در اخر ان که افق گمراهی
و کفر و فسق و فجور عالم گیر باشد مهدی خروج کند و او مردیست از اولاد این و با دست اشاره فرمود بعلی بن ابیطالب در وقت گمراهی
باو محو کند و ایام بحق و دشواری برود و ذلت بندگی از گردنهای شما شیعیان و دوستان مبدل بعزت شود بتوسط او انکار
فرمود منم اول این امت و مهدیست وسط این امت و عیسی است اخر این امت و در این میانه هرج و مرج و فساد دنیا بهم رسد و از ام
سلمه از رسول خدا روایت کرده که مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه میباشد و از ابو سعید خدری در حدیث طولانی
در اخرش فرمود بفاطمه که ابیضر من خدا تعالی بما اهل بیت هفت چیز عنایت کرده که بهیچ پیغمبری پیش از ما نداده بدرست

بهترین پیغمبرانست شوهرت که وصی این خوانواده است بهترین اوصیا است و شهید ما عم پدرت حمزه بهترین شهیدانست و برعم جعفر
دو بال داده است که در بهشت پرواز میکند بانها با سبطین این امت از ما است که فرزندان تو حسن و حسین باشند و از ما است مهدی
این امت که عیسی بن مریم در عقب او نماز میکند بعد از آن دست خود را بر شانه حسین زد و سه مرتبه فرمود که از این بهم خواهد
رسید و در کشف الغمه نقل کرده از جمله چهل حدیثی که حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله جمع کرده در خروج مهدی صاحب الزمان از
انعلی بن هلال از پدرش که گفت رفتم خدمت رسول خدا ص در مرض موت آن حضرت دیدم فاطمه زهرا بالای سر آنحضرت نشسته
و گریه میکند و صدای آنحضرت بگریه بلند کرد پدر خود را رسول خدا ص بلند نمود بجانب او و فرمود حبیبتی فاطمه چرا گریه میکنی
گفت میترسم بعد از تو ضایع شوم فرمود ای حبیبه من مگر ندانسته که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدی و پدر ترا اختیار کرد و او را
مبعوث برسالت فرمود بعد از آن اطلاعی دیگر بهم رسانید از و اختیار کرد در آن اطلاع ثانی شوهر ترا و وحی کرد بمن که تو را باو
دهم و ما اهل بیتی هستیم که هفت خصلت بما عطا کرده که پیش از ما بهیچکس نکرده منم خاتم پیغمبران و کریم ترین ایشان بر خدا و دوست
ترین مخلوقات بسوی خدا و پدر تو میباشم و وصی من بهترین اوصیا است و دوست ترین ایشانست بخدا و شوهر تو میباشد
و شهید ما بهترین شهدا است و محبوب ترین ایشانست بخدا حمزه بن عبد المطلب که عم پدر تست و عم شوهر تست و از ما است آنکه
دو بال دارد و در بهشت پرواز میکند با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تست و برادر شوهر تست و از ما است سبطین
این امت که پسران تو حسن و حسین اند و سید جوانان بهشتند و بحق آنکسی که مرا مبعوث بنبوت کرده که پدر ایشان بهتر از ایشانست
ای فاطمه بحق آنکسی که مرا مبعوث بحق ساخته که از ما است مهدی این امت در وقتیکه دنیا هرج و مرج شود و فتنهای بسیار مثل
سیلاب بر این امت وارد شود و فاش گردد و راهها بسته شود و غارت کنند بر یکدیگر بزرگ رحم بر کوچک نکند و کوچکتر حرمت
بزرگتر را ندارد در آن هنگام خداوند عالم کسی را بر انگیزاند که قلعهای گرامی را خراب کند و دلهای مثل سنگ سخت شده را
نرم و بانگ کند و دین را احیا کند در آخر زمان چنانچه من کردم و زمین را مملو از عدالت کند چنانچه مملو از جور شده ای فاطمه
گریه مکن و غصه مخور که خدا مهربانتر است بتو از من بعلت رتبه که نزد من داری و در دل من جا گرفته زیرا که خدا ترا ترویج
نمود و در آسمان بزرگترین مردم در حسب و نسب و حلیم ترین خلق خدا بر ایشان و عدالت کننده ترین مردم بحق و مساوات و دانا ترین
مردم بقضیه که اتفاق بیفتد و از خدا خواسته ام که اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق شود تو باشی پس امیر المؤمنین ع فرمود
که نماند فاطمه بعد از پیغمبر ص مگر هفتاد و پنج روز تا آنکه ملحق بپدرش گردید و در کشف الغمه نقل کرده از محمد بن یوسف بن محمد
شافعی در کفایت الطالب در مناقب علی بن ابیطالب ع که در اول کتاب خود گفته است که این کتاب را جمع کردم از احادیثی که مجموع
آنها از طرق اهل سنت است و یکی از آنها را از طریق اهل شیعه نقل نکرده ام تا آنکه دو اثبات مدعا و الزام خصم قابل تشکیک نباشد
و در قائم مهدی گفته یعنی صاحب کشف الغمه که بیست و پنج باب عقد نموده است باب اول در خروج او بسند معتبر نزد اهل سنت از
عبد الله نقل کرده که رسول خدا ص فرمود دنیا تمام نشود تا آنکه مالک جمیع عالم شود مردی از اهل بیت من که نام او چون نام من باشد
و ابو داود نیز در سنن خود این روایت را ذکر نموده و خبر داد مرا حافظ ابراهیم بن محمد بن ازهر در دمشق و حافظ محمد بن عبد الواحد
در مسجد جامع جبل قاسیون از نصر بن عبد الجامع قاضی هرات در هرات از محمد بن عبد الله بن محمود طائی از عیسی بن شعیب سجزی
از ابو الحسن علی بن بشر سجزی از حافظ ابو الحسن محمد بن الحسین الآبری و در کتاب مناقب شافعی این حدیث را ذکر نموده با این بیان
که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خداوند آن روز را طولانی سازد تا آنکه برانگیزاند مردی را از من یا از اهل بیت من که نام او
چون نام من باشد و زمین را مملو کند از عدالت بعد از آنکه مملو از ظلم شده باشد و این حدیث را ترمذی و ابو داود نیز روایت

کرده اند دیگر احادیث نیز نقل کرده باب دوم در تصریح پیغمبر بآنکه مهدی از اولاد فاطمه میباشد و سه حدیث در این باب نقل کرده
مضمون
با بعضی از اخبار سابقه سیم در اینکه از سادات اهل بهشت چهارم در امر کردن پیغمبر به بیعت او وقتی که ظهور کرد پنجم در بیان
کردن اهل مشرق زمین است او را و در آن باب نقل کرده از عبد الله بن حارث زبیدی که پیغمبر فرمود بیرون خواهند آمد از مشرق
جمعی و متمکن میسازند مهدی را در سلطنتش و از علقمه بن عبد الله روایت کرده که ما نزد پیغمبر بودیم که جمعی از جوانان بنی هاشم
آمدند و چون پیغمبر ایشان را دید رنگش متغیر شد و از چشمانش اشک جاری شد عرض کردیم که پیوسته در بشره شما چیزی می بینیم
که باعث ملال ما میشود فرمود ما اهل خانواده میباشیم که خدا از برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده و با اهل بیت من بعد از من بلاها
و ظلمها و در بدریها و غربت افتادنها و از خانواده عزت و شرف خود دور افتادنها اتفاق خواهد افتاد تا آنکه جمعی از اهل مشرق
نفین با علمهای سیاه بیایند و طلب کنند نیکی را و کسی ایشان را اجابت نکند پس ناچار شوند بجنگ کردن و خدا ایشان را
غالب سازد بر دشمنان ایشان آنگاه راضی شوند دشمنان که مطلب ایشان را بجای آورند و ایشان قبول نکنند تا آنکه امر ما
و سلطنت را بدست یکی از اهل بیت من واگذارند و او زمین را مملو از عدالت کند چنانچه پر از ظلم شده بود و هر کس از شما آن زمان
دریابد نزد ایشان رود و با ایشان همراهی کند اگرچه بر روی برف بزانوی خود پیاده رود و ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح نقل کرده
امیر المؤمنین علی که فرمود ویحا للطالقان ریح کلمه ترحم است یعنی خدا بیامرزد اهل طالقان را زیرا که خدا را در زمین طالقان گنجها
میباشد که نه از طلا است و نه از نقره و لیکن مردانی چند میباشند که خدا را بشناسند و یاری کنند قائم مهدی را در
آخر زمان ششم در مدت سلطنت و حکمرانی او و در آن نقل کرده از ام سلمه که پیغمبر فرمود که چون یکی از خلفاء بمیرد اختلافی در میان
مردم بهم رسد و کسی از اهل مدینه بگریزد و بمکه رود و بسیاری از اهل مکه او را باکراه در آورند و با او بیعت کنند در میانه رکن
مقام و لشکر شام یعنی سفیانی بمقاتله او بیایند و در بیداء که میان مکه و مدینه میباشد زمین ایشان را یعنی اهل شام را فرو
برد و چون مردم به بینند که چنان شد بنگان شام و عراق بیایند نزد او و با او بیعت کنند بعد از آن شخصی بهم رسد که خال او قبا
او کلبی باشد و لشکری بر انگیزاند و بمقاتله او رود و او نیز ناامید و شکسته شود پس متمتع کند اموال را و بفتار رسول خدا
و سنت او را پیشنهاد خود سازد و دین اسلام را مبسوط و واضح و آسان سازد و مدت هفت سال یا نه سال سروری کند و بعد
از آن وفات یابد و مسلمانان بر او نماز کنند هفتم در اینکه عیسی بن مریم با او اقتدا کند و در این باب احادیث بسیار نقل کرده و
اعتراض چند وارد ساخته و جواب داده و طول داده هشتم در نشانهائی که پیغمبر در صفات شکل و شمایل او فرموده نهم
در اینکه پیغمبر فرمود صریحا که مهدی از اولاد حسین است و حدیث ابو سعید خدری که سابقا نقل کردیم در این جا نقل کرده دهم
در کرم مهدی یازدهم در رد بر کسانی که توهم کرده اند که مهدی همان مسیح میباشد و احادیثی چند در این باب نقل کرده
دوازدهم در نقل و قبول احادیثی که وارد شده است از رسول خدا در اینکه من اول این امتم و مهدی وسط این امت است و عیسی آخر
امت است و بیان معنی آن سیزدهم در کیفیت مهدی و شباهت داشتن او به پیغمبر چهاردهم در ذکر آن دجالی که مهدی از
آنجا خروج کند پانزدهم در احادیثی که دلالت کند بر اینکه ابر بر او سایه اندازد و در این باب از عبد الله بن عمر نقل کرده که
پیغمبر فرمود که خروج کند مهدی و ابری در بالای سر او باشد که ندا کند که اینست قائم مهدی او را متابعت کنید و ائمه
حدیث همگی نقل کرده اند هفدهم در ذکر وصف و شمایل و جسم او و در این باب از حذیفه روایت کرده که رسول خدا فرمود
که مهدی مرد پست از اولاد من که رنگ او رنگ عرب است و بدن او چون بدن اسرائیلیان بلند و بزرگ میباشد و بر عارض
راست او خال هاشمی میباشد مثل ستاره درخشنده زمین را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از ظلم شده باشد و تمام اهل آسمانها

بیت هشتم

بیت نهم

وزمینها و مرغان هوا همگی راضی باشند بخلافت او و هجدهم در لباس آنحضرت و کیفیت آن حضرت بلا در آن روز دهم در بیان کیفیت دندانهای آنجناب
بیستم در فتح کردن آن جناب قسطنطنیه را بیست و یکم در اینکه خروج او بعد از گذشتن سلطنت بسیاری از جبابره باشد و در این باب از
جابر نقل کرده که پیغمبر ص بعد از من خلفاء خواهند بود و بعد از ایشان امراء خواهند بود و بعد از ایشان پادشاهان جبار سفاک
بهم رسند و بعد از اینها مهدی از اهل بیت من خروج کند که زمین را مملو از عدالت کند بیست و دویم در اینکه پیغمبر ص فرمود مهدی امام
صالح است بیست و سیم در اینکه امت در زمان مهدی منعم خواهند بود و فقر و بیچیزی برطرف شود بیست و چهارم در اینکه پیغمبر ص
فرمود مهدی خلیفه خدا است و در این باب از ثوبان روایت کرده که پیغمبر ص فرمود سه نفر کشته شوند که همه ایشان پسر خلیفه باشند
و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود و همه ایشان را بکشند کشتنی که هرگز اتفاق نیفتاده باشد بعد از آن خلیفه خدا خروج کند که مهدی
این امت است از اهل بیت من چون شنیدید بروید نزد او و با او بیعت کنید که او است خلیفه خدا و مهدی امت من بیست و پنجم
در ادله اینکه مهدی حال موجود است و از روزیکه غایب شده تا حال زنده میباشد و امتناع عقلا و عادة در طول عمر او نیست
چنانچه عیسی و خضر و الیاس از دوستان خدا چنانند و دجال و ابلیس از دشمنان خدا نیز چنانند و اینها باجماع امت باقیند و قرآن
و احادیث نیز دلالت میکند بر بقاء اینها و کسی انکار اینها را نکند و اینکه انکار مهدی را کند از دو راه است یکی طول زمان و دیگری
اینکه هزار سال در سر آب بسر برد بدون آنکه کسی بجهة او آب و نان تحصیل کند ممتنع است عادة بعد از آن محمد بن یوسف شافعی
بسطی داده در اثبات این مطلب و اولا ثابت کرده بقاء عیسی را و اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ اِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ و تا حال که ایمان نیاورده است
کسی باو پس باید در آخر زمان باشد و از احادیث نیز نقل کرده و از جمله آنها آنچه در قصه دجال و غیر آن فرموده که عیسی نازل
شود در مناره بیضاء شرقی دمشق و دستهای خود را در بالهای دو ملک گرفته باشد و اما خضر و الیاس پس مسلم در صحیح خود
نقل کرده از ابو سعید خدری که گفت حدیث کرد ما را پیغمبر ص بحدیث طولانی و از جمله آنچه فرمود این بود که دجال خروج کند
و بیاید تا نزدیک مدینه رسد و مردی که از جمله بهترین خلق خدا است بیاید نزد او و گوید گواهی میدهم که تو دجال که پیغمبر ص
مکرر حدیث ترا بجهة ما گفت دجال بمردم گوید که اگر این را کشتم و دوباره زنده کردم دیگر تشکیکی در من باقی میماند از برای شما
گویند نه پس آن شخص را بکشد و بعد از آن زنده کند و او گوید بخدا قسم بصیرت من حالا در تو مثل سابق است و تفاوتی در اعتقاد
من بهم نرسیده پس دوباره خواهد که او را بکشد نتواند و از مرگ کشته و زنده شده خضر است و اما دجال پس حدیث تمیم داری
و غیر آن و جوابی که با ایشان سخن گفت در آن باب نقل کرده و گفته که این حدیث صحیح است چه مسلم در صحیح خود نقل کرده و گفته که آن
صریحست در بقاء دجال و اما ابلیس پس کتاب خدا شاهد است صریح قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ قَالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ اِلی
یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و اما بقاء مهدی پس او نیز در کتاب و سنت آمده اما کتاب پس سعید بن جبیر در تفسیر لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ
کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ گفته است که آن مهدی از عترت فاطمه میباشد و مقاتل بن سلیمان و غیر او گفته اند در تفسیر وَاِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ
که مراد مهدی است که در آخر زمان خواهد بود و بعد از خروج او قیامت برپا شود و علامات آن ظاهر گردد بعد از آن جواب از طول
زمان داده و طول داده و سید بن طاوس در کتاب طرائف احادیث بسیار از جمع بین الصحاح و فردوس و مناقب المغازلی و مناقب
پسر محمد بن مسعود اخبار بسیاری نقل کرده و بعد از آن گفته که یکی از علماء شیعه کتابی تصنیف نموده و نام او را کشف الخفی
فی مناقب المهدی گذارده و یکصد و ده حدیث از طرق اهل سنت نقل کرده از صحیح بخاری سه حدیث و از صحیح مسلم یازده
حدیث و از جمع بین الصحیحین حمیدی دو حدیث و از جمع بین الصحاح عبدری یازده حدیث و از فضائل الصحابه عکبری حدیث
از مسند احمد بن حنبل هفت حدیث و از تفسیر ثعلبی پنج حدیث و از غریب الحدیث بن قتیبه دینوری شش حدیث و از مسند ابی یعلی

علی حافظ مذکور سه حدیث و از مستدلک کتابی دو حدیث و از مصابیح حسین بن مسعود فراء پنج حدیث و از ملاحم ابی الحسن احمد بن جعفر
منادی سی و چهار حدیث و از کتاب حافظ حضرمی معروف بابن مطین سه حدیث و از کتاب رعایة ابو الفتح غرابی سه حدیث و
از استیعاب نمری دو حدیث و از آنچه حافظ ابو نعیم جمع کرده چهل حدیث پس جملهٔ احادیثی که از طرق اهل سنت در وجود مهدی
و بقاء او بنظر رسیده جلیل ابن طاوس رسیده یکصد و پنجاه و شش حدیث میباشد بعد از آن گفته و اما آنچه وارد شده از طرق شیعه
که بارهای سنگین از مجلدات آن توان بست و بتواتر از اکابر سلف بما رسیده که مهدی مشار الیه ولادتش مستور بوده بجهة آنکه
سلطنت ظهور و دولت آنجناب بر تمامی ممالک و عباد و بلاد بر همه کس ظاهر بود پس نرسیدند بر او چنانچه بر موسی و ابراهیم نرسیدند
و ولادتش را پنهان داشتند و این مطلب بر شیعیان واضح و ظاهر است نظر باختصاصی که بپدران آن بزرگوار دارند چه هر کس
خصوصیتی بهر طایفه بهم رسانید اطلاع از احوال آنها زیاده از دیگران دارد چنانچه یاران شافعی عرفند بحال او و از حنفی و سایر
مذاهب و بدرستیکه ظاهر شده بود امام عصر بر جمعی از اصحاب پدرش عسکری و احادیث و معجزات و کرامات و احکام و مسایل
از او پرسیدند و وکلا و سفرا داشتند در ایام غیبت صغری که بنام و نسب خود معروف بودند و از معجزات و کرامات او خبر میدادند
و جواب مسائل مشکلهٔ شیعیان را بایشان میرسانیدند چون عثمان بن سعید عمری که در قطفطان که سمت غربی بغداد است میزیست
و پسرش محمد بن عثمان و ابو القاسم بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری و علمای عامه نیز این علما را بنام وکلاء و وکالت مهدی میشناختند
و جمعی که از علمای ایشانست ذکر کرده است این چهار نفر و نامهای ایشان را و بعد از آن نیز خلق کثیری مهدی را دیدند و دلایل
و امارات بر دست خودش ثابت شد از برای ایشان بقسمی که قطع حاصل شد از برای ایشان که او صاحب الامر است تا آخر آنچه گفته
و در مقتضب الاثر از محمد بن حنفیه روایت کرده است از امیر المؤمنین که پیغمبر فرمود با او یا علی تو از منی و من از تو و تو برادر و وزیر منی
و چون من از دنیا بروم کینها در دل جماعتی ظاهر شود و بعد از من فتنها ظاهر شود که بسیار شدید باشد و ساقط شود در آن فتنه
هر لیجه و بطانه و آن در وقتیست که پنجم از اولاد هفتم از اولاد ترا شیعیان تو کشند و نه بینند و بعلت ندیدن او غمگین شوند
اهل آسمانها و زمینها پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه باشند که حیران و غمگین باشند از ندیدن او و بعد از آن سر خود را بزیر انداخت
ساعتی آنگاه بالا نمود سر خود را و گفت فدای او باد پدر و مادرم هم نام من و شبیه بمن و شبیه بموسی بن عمران که بر او است پوشش
از نور افروخته میشود از شعاع قدس گویا می بینم ایشان را در حالتی که بکلی مایوس باشند صدا میزنند ایشان را بصدائی که از دور
شنیده میشود مثل نزدیک آن صدا رحمت عالمیانست و عذاب منافقانست گفتم چه صدا میباشد آن صدا فرمود سه صدا
می آید در رجب اول الا لعنة الله علی القوم الظالمین دویم ازنه الازفة سیم الا ان الله قد بعث فلان ابن فلان یعنی آگاه
باشید که خدا فرستاد فلان پسر فلان را و نسب او را ذکر میکند تا علی و در اوست هلاکت ظالمان در آن وقت فرج میرسد و خدا
شفا میدهد سینهای ایشان را و غیظ دلهای ایشان را می برد گفتم بعد از من از ائمه چند کس خواهند بود فرمود بعد از حسین
نه تن خواهند بود قائم ایشان نهم ایشان میباشد و از امیر المؤمنین در اکمال الدین روایت کرده که قائم از ما اغیبتی میباشد طولانی
گویا می بینم شیعه را که جولان میکنند مثل جولان کردن گوسفندان بطلب چراگاه و نمی یابند او را هر کس از ایشان مرکب بر دین خود ثابت
ماند دل او قساوت بهم نرساند از طول غیبت امام و با من در درجهٔ من خواهد بود در روز قیامت بعد از آن فرمود قائم ما چون خروج
کند در گردن او بیعت کسی نباشد و باین جهة ولادت او مخفی باشد و شخص او ناپیدا باشد و در غیبت نعمانی از حضرت صادق
پدرانش که آب فرات در عهد امیر المؤمنین زیاد شد و سوار شد او و دو پسرش حسن و حسین و مرور کرد آنحضرت بطایفهٔ ثقیف گفتند
بعلت زیادتی آب آمده است که آب را برگردانید حضرت فرمود بخدا قسم کشته خواهم شد من و این دو پسرم و در آخر زمان خداوند

مردم بر اولاد من برانگیزاند که طلب کند خون ما را و غایب شود از ایشان از برای جدائی کردن کرامان تا آنکه جاهل نادان گوید که خدا را
عنایتی بآل محمد نیست و ایضاً روایت کرده است از عیسی بن عبد الله علوی از پدرانش از جدش امیر المؤمنین ع که فرمود صاحب این امر از آل
من کسیست که در بادیه او گفته شود که هلک لا بل فی ای واد سلک یعنی معلوم نیست که مرد یا کشته شد یا آنکه در کدام بیابان
مفقود شد و بکجا رفت و از عکرمه روایت کرده است که آنحضرت یعنی امیر المؤمنین ع فرمود که شیعه ما روز بروز حیرت و گمراهی ایشان
زیاده میشود تا آنکه مثل بز غاله متفرق خواهند شد متحیر و سرگردان و چنانچه قصابی که میخواهد یکی از آنها را به بیند و ذبح کند
نمیداند بکدام یک دست اندازد و از بسکه بسیارند و متفرقند ایشان را نیز گمراه کنندگان نمیدانند بکدام یک دست اضلال بگشایند
و از برای ایشان شرافتی نمیماند و تکیه گاهی ندارند که باو تکیه کنند در امور خود و در طرایف ابن طاوس روایت کرده از جمع بین الصحاح
الستة از ابی اسحاق سبیعی که حضرت امیر فرمود در حالتی که بفرزندش نظر میفرمود که این پسر من سید و بزرگ است چنانچه جدش رسول الله
او را نامیده و از صلب او کسی بهم خواهد رسید که همنام پیغمبر شما است شباهت باو در خلق دارد نه در خلقت و زمین را مملو از
عدالت کند و در اکمال و غیبت صدوق و شیخ طوسی و غیبت نعمانی و اختصاص باسانید متعدده روایت شده است از اصبغ بن
نباته که آمدم خدمت امیر المؤمنین ع دیدم فکر میکند در زمین خط میکشد عرض کردم یا امیر المؤمنین تو را در فکری بینم آیا از راه رغبت
در دنیا است فرمود نه بخدا قسم هرگز رغبت نکردم و نه داشتم نه در زمین و نه در مطلق دنیا نه یکروز و نه یکساعت ولیکن فکر کردم
در مولودی که از پشت من بهم رسد یا از دهم اولاد من باشد و مهدی امت باشد و زمین را مملو از عدالت کند بعد از آنکه پر از ظلم شده
باشد و چنان حیرة و غیبتی بجهة او اتفاق بیفتد که جمعی در آن گمراه شوند و جمعی هدایت یابند عرض کردم یا امیر المؤمنین این شدنیست
فرمود بلی چنانچه مخلوقست توجه میدانی این امر را ای اصبغ آنها خوبان این امتند که بانیکان این عترت خواهند بود گفتم بعد از آن چه
میشود یا امیر المؤمنین فرمود هر چه خدا میخواهد میشود چه از برای حقتعالی ارادها است و ارادهای او را ابتداها و انتهاها میباشد
و از جمله نصوص آن جناب بر قیام قائم خطبه مشهوره نهج البلاغه است که طولانیست و از جمله فقرات آن خطبه این است لَیَفْرَجَنَّ اللهُ
بِرَجُلٍ مِنَّا اَهْلِ الْبَیْتِ خدا تعالی فرج کرامت کند بیکی از ما اهل بیت بدرم فدای پسر بهترین کنیزان که نخواهد داد بدشمنان ما
مگر شمشیر که بر دوش خود گذارده باشد و چندان بکشد در میان آنها شمشیر را بکار برد که قریش گویند اگر این از اولاد فاطمه
میبود رحمی بما میکرد و بما ترحم میکرد خدا تعالی اولاد بنی امیه مسلط نکند آنکه استخوان ایشان را چون خاک کند مَلْعُونِینَ
اَیْنَمَا ثُقِفُوا اُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً و بعد از نقل این خطبه ابن ابی الحدید که از معارف علماء اهل سنت و شارح نهج البلاغه میباشد
گفته است چنانکه کسی گوید که این شخص موعود کیست گوئیم همانست که امام دوازدهم رافضیانست و میگویند پسر کنیزیست که
نام او نرجس است و اما اصحاب ما یعنی اهل سنت و جماعت پس گمان ایشان چنانست که حال موجود نیست اما از نسل فاطمه
و امیر المؤمنین ع بعد از این متولد خواهد شد و مادرش ام ولد خواهد بود اگر کسی گوید که از بنی امیه در آن وقت چه کسان موجود
باشند که بدان نسبت ایشان را قتل کند و انتقام کشد گوئیم اما شیعه امامیه پس ایشان قائل برجعت میباشند و گمان میکنند
که جمعی از همان بنی امیه را که ظلم و اذیت رسانیدند باهل بیت پیغمبر دوباره زنده کنند بعد از ظهور قائم مهدی دست و پای ایشان را
خواهد برید و بعضی را کور خواهد کرد و بعضی را دار خواهد کشید و انتقام خواهد کشید از دشمنان آل محمد از پیشینیان
و پس ماندگان ایشان کلیه و اما اصحاب ما از اهل سنت پس گمان ایشان اینست که در آخر الزمان شخصی از اولاد فاطمه را متولد
و موجود خواهد ساخت جناب اقدس الهی که انتقام کشد و زمین را پر از عدالت کند چنانچه پر از ظلم ظالمان شده و همه
بدکرداران را باشد نکال و عذاب معذب سازد و مادرش ام ولد باشد نام او چون نام رسول خدا ص باشد و ظاهر خواهد شد پادشاه

از نسل بنی امیه که سفیانی موعود در اخبار و آثار است و از اولاد ابوسفیان بن حرب است و آن امام فاطمی که خواهد بهم رسید و لوا
کشت با متابعانش از بنی امیه و غیر ایشان و بعد از آنکه مسلط بر عالم شد و عالم را مملو از عدالت خواهد کرد مسیح از آسمان نازل شود و
علامات قیامت ظاهر گردد و دابة الارض ظاهر شود و تکلیفات الهی تمام شود و نفخ صور و فناء عالم حاصل گردد و لما دنی کذاب
سید الاوصیاء در ظهور صاحب الامر و علامات او و رجعت او وارد شده بسیار است و این مختصر گنجایش زیاده بر این ندارد و در
دیوانی که منسوب بان جناب است این چند شعر نیز مذکور است بَقِیَّ اِذا ما جاءَتِ الزَّلْزَلَةُ فَانْتَظِرْ وِلایَةَ مَهْدِیٍّ بِقَوْمٍ مُعْدِلٍ وَذَلِکَ
مُلُوکُ الْاَرْضِ مِنْ آلِ هاشِمٍ وَیُوتِیهِمْ مِنْهُمْ مَنْ یَلِدُ وَیَنْزِلُ صَبِیٌّ مِنَ الصِّبْیانِ لا رَأْیَ عِنْدَهُ وَلا عِنْدَهُ جَدٌّ وَلا هُوَ یَعْقِلُ غَنَمٌ
بِقَوْمِ الْقائِمِ الْحَقِّ مِنْکُمْ وَبِالْحَقِّ یَأْتِیکُمْ وَبِالْحَقِّ یَعْمَلُ سَمِیُّ نَبِیِّ اللهِ نَفْسِی فِداؤُهُ فَلا تَخْذُلُوهُ یا بَنِیَّ وَعَجِّلُوا یعنی ای فرزندان من
همینکه جماعة اثنا عشریه صاحب حکم گردند انتظار ولایت مهدی که قیام بحق و عدالت کند باید کشید و تمام پادشاهان زمین از ذلیل
کند و بیعت گرفته شود بجهة کسانیکه عناد میورزند و تمسخر میکنند از برای طفلی که نه فکر و نه تدبیر دارد و عقل ادراک اشیا ندارد
در آن وقت قائم بحق خروج خواهد کرد و حق را از برای شما خواهد آورد و بحق عمل خواهد کرد و او هم نام پیغمبر است که جانم فدای
او باد در آن وقت ای فرزندان من او را مدد دهید و تعجیل کنید در نصرت او و از ابوسعید عقیصا در اکمال الدین روایت کرده که
امام حسن مصالحه نمود با معاویه و مردم او را ملامت کردند بر بیعت او فرمود وای بر شما نمیدانید چه کرده ام بخدا قسم آنچه کرده ام
از برای شیعیان ما بهتر است از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب کرده آیا نمیدانید که من امام مفترض الطاعه و سید جوانان
بهشتم بنص پیغمبر گفتند بلی گفت نمیدانید که خضر چون کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت و دیوار را راست نمود از برای موسی
عمران باعث خشم و غضب او شد چون راه حکمت و مصلحت آنرا نمیدانست اما نزد خدا عین صواب بود مگر نمیدانید که هر یک
از ما ها را در گردن بیعت طاغی زمان خود میباشد مگر قائمی که روح الله عیسی بر او نماز کند چه خدا شخص او را مخفی دارد و
او را غایب سازد تا در گردن او بیعتی از غیر نباشد وقتیکه بیرون آید او نهم از اولاد برادرم امام حسین است و او پسر سیده کنیزان است
خدایتعالی عمر او را در غیبت او دراز کند بعد از آن ظاهر سازد او را در صورت جوانی که از چهل سال کمتر داشته باشد تا بدانند
مردم که خدایتعالی قادر بر هر چیزی میباشد و ایضا از علی بن الحسین روایت کرده که پدرم فرمود که در نهم از اولاد من سنتی است
از یوسف و سنتی است از موسی ابن عمران و اوست قائم ما اهل بیت که اصلاح مینماید خدایتعالی امر او را در یک شب و ایضا از
عبدالرحمن بن سلیط روایت کرده که حضرت امام حسین فرمود از ما اهل بیت دوازده مهدی بهم رسد که اول ایشان امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب است و آخر ایشان نهم از اولاد من است و اوست امام قائم بحق که خدایتعالی زنده می کند باو زمین را بعد از مردن آن
و ظاهر میسازد باو دین حق را بر همه دینها هر چند مشرکان را خوش نیاید و از برای او غیبتی خواهد بود که مرتد شوند در آن جمعی
کثیر و ثابت بمانند بر دین حق قلیلی و با ایشان اذیتها برسد و بگویند با ایشان که مَتی هذَا الْوَعْدُ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ و هر که
صبر کند در غیبت او بر اذیت و تکذیب مردم مثل کسی خواهد بود که شمشیر جهاد کند در پیش روی رسول خدا و شیخ طوسی در
کتاب غیبت نقل کرده از عبدالله بن شریک در حدیث طولانی که از جمله او اینست که آنحضرت گذشتند بمجلسی که جمعی از بنی
امیه نشسته بودند در مسجد رسول خدا فرمود با ایشان بخدا قسم دنیا تمام نمیشود تا آنکه خدا برانگیزاند از نسل من مردی را که بکشد
از شما هزار کس و هزار هزار کس و هزار هزار هزار کس عرض کردم فدای تو شوم اولاد این جماعت بعدد بسیار خواهند شد
فرمود وای بر تو در آن زمان کافی از صلب یکنفر هزار نفر بهم رسید و مولای ایشان یعنی غلام یا آزاد کرده ایشان از خود
ایشانست و از علی بن الحسین مرویست که با ابوخالد کابلی فرمود فتنها وارد شود بر شما مثل پارهای شب تاریک بجهت

نمی یابد از انها مگر کسی که خدا در عالم ذر میثاق محبت او را گرفته باشد از همه کس انها چراغهای هدایت اند و چشمهای علم الهی اند
و خدا ایشان را نجات از هر فتنهٔ تاریکی خواهد داد گویا من می بینم صاحب امام شما را که بر تل نجف شما ایستاده است در پشت کوفه با
سیصد و سیزده نفر و جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ و اسرافیل پیش روی اوست و با اوست علم رسول خدا که باز
نموده است و اشاره بان علم نمیکند بهیچ طایفهٔ مگر انکه خدا ایشان را هلاک میکند و بسعید بن جبیر فرمود که قائم ما ولادتش مخفی
میشود بر مردم تا جائی که گویند هنوز تولد او نشده چه جای انکه بیرون اید و نیست در گردن او بیعتی از برای کسی و حضرت باقر یا ابو
الجارود فرمود که هرگاه دورهٔ از گردش فلک بگذرد و مردم بگویند قائم مرد یا هلاک شد و بمیراثم بکدام وادی ناپیدا گردید و هر کس
طالب او بود مایوس گردید و گفت دیگر کی خواهد شد و استخوانهای او پوسید در انوقت امید او را داشته باشید که ظهور کند و چون
شنیدید که ظهور کرده برویدند او را اگرچه بزانوهای خود بر روی برف بروید و در غیبت نعمانی نقل کرده که ام هانی تفسیر لا اقسم
بالخنس را از حضرت باقر فرمود اما هست که خود را پنهان میسازد تا انکه علم باحوال او و ولادت او منقطع میشود در سال دویست و
شصت از هجرت بعد از ان ظاهر میشود چون شهاب ثاقب در شب تاریک اگر ان زمان را دریابی چشمان تو روشن خواهد شد
و از برای ابو ایوب مخزومی شمر خلفاء راشدین را و سیرت هر یک را بیان فرمود تا بامام دوازدهم رسید فرمود دانست که عیسی بن مریم
با وی نماز کند و بر تو باد که عمل بسنت او کنی با قران کریم و شیخ مفید در کتاب غیبت روایت کرده که ابو حمزهٔ ثمالی گفت که از علم
قضایای حتمی الهیست قائم ما و هر که شک در گفتهٔ من کند کافر باشد بخدا بعد از ان فرمود بدرستی که قائم ما هم نام و هم کنیهٔ
منست و هفتم از اولاد منست نهمین را مملو از عدالت کند بعد از انکه مملو از ظلم شده باشد هر کس او را دریابد و تسلیم کند باو انچه
تسلیم از برای محمد و علی مینماید بهشت از برای او واجبست و هر که امر او را تسلیم نکند خدا بهشت را بر او حرام کند و بجهنم خواهد
رفت و بئس مثوی الظالمین و برهانی واضح تر و نورانی تر از برای کسی که خدا او را هدایت کرده باشد و احسان باو نموده باشد و
اما انکه انه ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله نیست زیرا که معرفت ماههای متعارف دین قیم راست نیست چه یهود
و نصاری و جمیع ملل و مذاهب انها را دانند و تفاوتی میان مسلمانان و غیر ایشان در معرفت و حساب اهله نمیباشد بلکه مراد از
ائمهٔ اثنی عشر است که دین خدا را بر پا میدارند و حرم از انها امیر المؤمنین است که خدا تعالی مشتق کرده است از برای او اسمی از
اسامی خود را چنانچه از برای محمد نیز چنان کرده و سه نفر از اولاد امیر المؤمنین نیز مسمی بنام او میباشند علی ابن الحسین و علی بن
موسی و علی بن محمد و این اسم مشتق از اسم خدا را حرمی بسبب امیر المؤمنین حاصل شده و سدیر از حضرت صادق شنید که فرمود
و قائم ما سنتی است از یوسف عرض کرد گویا میخواهی اشعاری کنی بانکه حیرت و غیبتی بجهة او حاصل شود چنانچه بجهة او حاصل
شد فرمود چرا این امتی که چون گرگ اند در پی ادراک این مطلب جزئی را نفهمیده اند برادران یوسف اسباط و اولاد انبیا بودند
و با یوسف تجارت کردند و او را فروختند و سالها با یکدیگر مخاطبه میکردند با او برادر بودند و با وجود اینها نشناختند او را
تا انکه یوسف گفت منم یوسف پس این امت ملعونه چرا انکار میکنند قدرت الهی را بر اینکه در وقتی از اوقات حجت خود را پنهان
یوسف پادشاه مصر بود و میان او و والدش یعقوب هجده روز راه بود و یعقوب نشناخت او را و پنهان داشت امر او را و اگر
میخواست خدا نمیتوانست ظاهر سازد امر او را بخدا قسم در ان وقتی که مقدر شده بود که ظاهر سازد و بشارت بیعقوب رسید نه
روزه بمصر امدند پس این امت چرا انکار میکنند که خدا نیز حجت خود را مثل یوسف پنهان بدارد بطریقی که در بازارهای ایشان
راه رود و بر فرش ایشان پا گذارد و او را نشناسند تا انوقت که خدا مقرر کرده بجهة ظهور امر او چنانچه اذن داد بیوسف در ان
وقت که از برادران خود پرسید که هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون و انها گفتند ائنک لانت یوسف قال

انا یوسف وهذا اخی وبصفوان بن مهران فرمود که هر که اقرار بجمیع ائمه نماید و قائم مهدی را انکار نماید مثل کسی میماند که اقرار بجمیع
پیغمبران کند و انکار نبوت محمد نماید گفتند یا ابن رسول الله کیست مهدی از اولاد تو فرمود پنجم از اولاد هفتم که شخص او از شما غائب
شود و نام او را نتوانید برد و بابی الهیثم فرمود که چون این سه نام متوالی بگذرد از ائمه محمد و علی و حسن چهارم قائم مهدی خواهد
بود و بمفضل بن عمر فرمود که امام بعد از من پسر موسی میباشد و خلف مامول منتظر م ح م د پسر حسن پسر علی پسر محمد
پسر علی پسر موسی میباشد و ایضا بمفضل فرمود که خدا تعالی چهارده نور قبل از خلق کردن مخلوقات بچهارده هزار سال خلق کرد
که ارواح ما اهل بیت باشد عرض کرد کیستند آن چهارده نور فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین آخر ایشان قائم
میباشد که قیام بامر میکند بعد از غیبت او دین دجال را میکشد و زمین را پاک میکند از هر ظلم و جوری و محمد بن زیاد از ابی
حضرت کاظم پرسید از تفسیر آیه وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً فرمود نعمه ظاهره امام ظاهر و نعمه باطنه امام غائب
عرض کرد مگر از شما اهل بیت کسی غائب میشود فرمود بلی غائب میشود از چشم مردم شخص او و لیکن از دلهای مؤمنان ذکر و محبت او
بیرون نمیرود و او است امام دوازدهم از ما که خدا آسان میکند باو هر دشواری را و ذلیل میکند سختی را و سست میسازد از
برای او هر صعبی را و کنجهای زمین را بر او ظاهر مینماید و هر دوری را باو نزدیک میکند و باو هلاک میشود هر جبار عنید
و هر شیطان مریدی آن پرسیده کیزانست که مخفی میشود بر مردم ولادت او و حلال نیست بر ایشان نام بردن او تا وقتیکه ظاهر
شود و زمین را پر کند از عدالت چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و یونس بن عبد الرحمن گوید داخل شدم بر حضرت کاظم و عرض
کردم یا ابن رسول الله تویی قائم بحق فرمود منم قائم بحق و لیکن آن قائمی که زمین را پاک میکند از دشمنان خدا و پر میکند آن را از عدالت
چنانچه پر شده از جور و ظلم از اولاد من است و از برای او غیبتی خواهد بود که بسیار طول خواهد کشید بعلت ترسی که بر جان
خود دارد و جمعی در آن غیبت مرتد خواهند شد و جمعی باقی بمانند بر طریق حق بعد از آن فرمود خوشا بحال شیعیان ما که متمسک
بمحبت ما گردیدند در غیبت قائم ما ثابت بر دوستی و موالات ما باشند و بر دشمنی دشمنان ما آنها از ما میباشند و ما از
ایشان راضی بامامت ما شدند و ما راضی بشیعه بودن ایشان از برای خود شدیم خوشا بحال ایشان بخدا قسم همراه
ما خواهند بود و در درجه ما در روز قیامت و در عیون و علل از یونس بن فضال از حضرت امام رضا روایت کرده که فرمود
گویا می بینم شیعیان خود را در وقتیکه سیم از اولاد من وفات می یابد که چرا گاهی از برای خود میجویند و نمی بینند گویا که باو
پناه میبرند گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود بعلت آنکه امام ایشان غائب میشود از نظر ایشان و دست ایشان بدامن او نمیرسد
گفتم چرا غائب میشود گفت تا در گردن او سعی از هیچ کس نباشد وقتیکه خروج شمشیر نماید و محسن بن محبوب فرمود که فتنه
بسیار سختی شدیدی خواهد شد که هر تاری و پودی از یکدیگر گسیخته شود بسبب آن و آن در هنگامی است که سیم از اولاد
شمسیان نیابند و گریه کنند اهل آسمان و زمین و هر مرد دلسوخته و زن دلسوخته و هر غمگین آتش بجان افتاده بعد از آن
فرمود افروخته است از شعاع قدس الهی بابی و امی سمی جدی و شبیه موسی ابن عمران علیه السلام علیه ثوب
النور تتوقد بشعاع ضیاء القدس یعنی پدر و مادرم فدای همنام جدم و شبیه بخودم و حضرت موسی که برادر او است چاکهای
نور یعنی بر قلب او افاضه شده است انوار معارف و فضل و هدایت الهی که بمنزله خلعتهای الهی و لباسهای عالم قدس است
که پوشیده است و افروخته میشود و روشنائی میدهد و می بخشد از چاکهای این لباسها انوار شعاع عالم قدس و فقیر
از این حدیث این معنی را میفهمد و اخوند مجلسی رحمه الله معنی دیگر نموده که در نظر این داعی نمیدهد از انوار این حدیث بسیار بعید
و آن اینست که اشخاص نورانی از مؤمنان و ملائکه مقربان و ارواح پیغمبران که بمنزله روشنائی های پاره پاره است

که از دریای نور یا پیراهن نور بتعینات خود امتیاز یافته اند حاصل آن اشخاص نورانی که عالم ارواح اند همگی مشتعل میشوند و افروخته
میگردند از غم و اندوهی که بر جهت دوری مردم از غیبت آن بزرگوار حاصل میشود بجهة ایشان والله اعلم بعد از آن فرمود دیدی نهاد
دلسوخته و دیدی مؤمن حیران و غمگین و نالان اند در آن وقتیکه آب خوشگوار برای که از چشمه سار غیبی میجوشد نمی یابند گویا می بینم
این دلسوختگان را که در عین شدت ما یوسی صدائی اند و میشنوند مثل صدائی که از نزدیک بشنوند که قائم آل محمد ظهور کرد
و آن صدا رحمتی خواهد بود بر مؤمنان و عذابی شدید خواهد بود بر کافران و حدیث دیگر از آن حضرت در احوال آن بزرگوار
در مقام ذکر قصیدهٔ دعبل خزاعی مذکور گردیده و عبد العظیم حسنی جلیل القدر از حضرت جواد ع نقل کرده که میخواستم از او بپرسم
که او قائم مهدیست یا غیر آن جناب سبقت فرمود و گفت یا ابا القاسم قائم ما مهدیست که باید انتظار او را در غیبتش کشید
و در وقت ظهورش اطاعت او کرد و او سیم از اولاد من است بحق آنکسی که محمد را بنبوت برگزیده و ما را بامامت مخصوص داشته
که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز حق تعالی آن روز را طول دهد تا او بیرون آید و زمین را پر از قسط و عدل کند چنانچه پر از ظلم و جور
گردیده و امر او را اصلاح کند در یک شب چنانچه امر کلیم الله موسی را در آن ساعت از شب تمام کرد که رفت از کوه تا آتش بیاورد
بجهة عیال خود و برگشت و پیغمبری اولوا العزم مشرف بتکلیم رب عظیم گردید بعد از آن فرمود بهترین عملی که شیعیان ما میکنند
و بآن مستحق اجر و ثواب میشوند انتظار فرج است و ایضا عبد العظیم مذکور عرض کرد خدمت آن جناب که امید دارم که قائم
آل محمد که وعده داده اند پدران شما که زمین را مملو از عدالت کند تو باشی فرمود یا ابا القاسم هر یک از ما قائم بامر امامت هستیم
و مردم را هدایت بدین خدا تعالی میکنیم اما آن قائمی که زمین را مملو از عدالت کند و پاک سازد از کفر و جحود نیستیم بلکه کسی است
که ولادت او پنهان باشد و شخص او از شیعه و غیر شیعه غایب باشد و بردن نام او از شدت تقیه حرام باشد و او ست همنام
رسول الله و هم کنیهٔ او و اوست که زمین پیچیده شود از برای او و آسان شود هر صعبی و دشواری و جمع شوند از اصحاب او بعدد
اهل بدر سیصد و سیزده نفر از زمینهای متفرق بعد از یکدیگر چنانچه حق تعالی میفرماید أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس بعد از آنکه این عدد جمع شدند از اهل زمین بر سر او امر خود را ظاهر میسازد و چون عقد لشکر او کامل گردید که ده هزار
مرد کاری در زیر علم او جمع شدند خروج کند و پیوسته دشمنان خدا و ما را بکشند تا آنکه خدا از او راضی شود عبد العظیم
گردید چه داند که خدا در چه وقت راضی شده آنرا او فرمود وقتیکه در دلش رحم افتد و خواهد موقوف دارد کشتن را و دوسه حدیث
دیگر در مجلس احوال آن بزرگوار مذکور شد و همچنین در احوال امام علی نقی و امام حسن عسکری ع بعضی از نصوص را مذکور
ساختیم و علی بن مهزیار بخدمت حضرت هادی ع نوشت و التماس فرج نمود در جواب او بخط مبارک مرقوم نمود که هرگاه غایب
شود صاحب امر شما و از خانهٔ ظالمین خود را پنهان سازد آنوقت توقع فرج کنید و انتظار او را بکشید و باسحاق بن یعقوب فرمود
که صاحب الامر کسیست که درباره او مردم گویند هنوز متولد نشده و موسی بن جعفر بغدادی شنید از امام حسن عسکری ع که
فرمود گویا می بینم شما را که بعد از من اختلاف کردید در خلف بعد از من آنرا بدانید و آگاه باشید که هر که اقرار کند بائمه بعد از
پیغمبر ص و انکار فرزند مرا نماید مثل آن خواهد بود که تمام پیغمبران خدا را انکار کرده باشد و بعد از همه پیغمبر آخر الزمان را انکار
کند چه طاعة آخر ما مثل طاعة اول ما است و منکر آخر ما مثل منکر اول ما است بدرستیکه فرزندم چنان غایب شود که مردم
همه در شک بیفتند و از دین برگردند مگر کسی را که خدا از آن فتنه محافظه کند و محمد بن عثمان عمری از پدرش عثمان نقل کرد
که در خدمت امام حسن ع بودم کسی از او سؤال کرد از حدیثی که از پدرانش رسیده که زمین خالی از حجة نمیماند تا روز قیامت
و حدیث دیگر که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر موت جاهلیة یعنی کفر مرده فرمود راست و صحیح است پرسیدند

که امام بعد از تو کیست فرمود پسرم محمد امام و حجت است بعد از من هر که بمیرد او را نشناسد بر موت جاهلیه مرده اما غیبتی از برای او
بود که بحیرت بیفتند جاهلان و هلاک شوند مبطلان و افترا و بهتان زنند وقاتون یعنی کسانیکه وقت خروج و ظهور او را تعیین کنند
و بعد از آن غیبت بیرون آید گویا می بینم علمهای سفید که بر بالای سر او نصب شده در نجف کوفه مؤلف گوید احادیث و نصوص
که در قائم آل محمد وارد شده از کثرت بمرتبه ایست که سید بن طاوس اشاره بآن فرموده که در کتابها و مجلدات بسیار بزرگ تمام نشود
و چون این مسئله عمده از مسائل امامت بود و منع و استهزاء و سخریه مخالفین در آن بسیار و مطاعنی که از آن جماعت بدین بر شیعه
و مؤمنین صادر شده بحدیست که دلهای شیعیان و مخلصان را بسیار بدرد آورده لهذا از وضع این کتاب قدری بیرون رفتیم و
قلیلی از احادیث و نصوصی که از هر یک از پیغمبر و ائمه طاهرین رسیده بود نقل کردیم **فصل دویم** در ذکر بعضی شواهد
از اخبار کهنه و غیر ایشان و بعضی اخبار و ادله بر اثبات قائم آل محمد و دفع استبعادات معاندین از جهة طول عمر آن جناب شیخ
برسی در مشارق الانوار نقل کرده از کعب بن الحرث که پادشاهی را که نام او واجدن بود مهمی در پیش آمد که از احضار سطیح کاهن
که شمه از احوال او در صدر کتاب مذکور شد خواست مرتبه دانش او را تجربه کند یکدانه اشرفی در زیر پای خود دفن کرد قبل
از آنکه او وارد شود بعد از آنکه وارد شد پرسید که چه چیز از تو پنهان در خاک داشته ام گفت حَلَفْتُ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْحَجَرِ
الْأَصَمِّ وَاللَّيْلِ إِذَا أَظْلَمَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَبَسَّمَ وَبِكُلِّ فَصِيحٍ وَأَبْكَمَ لَقَدْ خَبَأْتَ لِي دِينَارًا بَيْنَ النَّعْلِ وَالْقَدَمِ ملک گفت از کجا دانستی
آنرا گفت برادری از جن دارم که هر چیز خواهم او مرا خبر دهد ملک گفت خبر ده مرا از آنچه بعد از این واقع شود سطیح گفت إِذَا غَارَتِ
الْأَنْهَارُ وَفَادَتِ الْأَشْرَارُ وَكُذِّبَ بِالْأَقْدَارِ وَحُمِلَ الْمَالُ بِالْأَوْقَارِ وَخَشَعَتِ الْأَبْصَارُ لِحَامِلِ الْأَوْزَارِ وَقُطِعَتِ الْأَرْحَامُ وَظَهَرَتِ
الْأَصْنَامُ وَاسْتُحِلَّ الْحَرَامُ فِي حُرْمَةِ الْإِسْلَامِ وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَخَفَرَتِ الذِّمَّةُ وَهُتِكَتِ الْحُرْمَةُ وَذَلِكَ عِنْدَ طُلُوعِ الْكَوْكَبِ
الَّذِي يَفْزَعُ الْعَرَبَ وَلَهُ شَبِيهُ الذَّنَبِ فَهُنَاكَ تَنْقَطِعُ الْأَمْطَارُ وَتَجِفُّ الْأَنْهَارُ وَتَخْتَلِفُ الْأَعْضَاءُ وَتَعْلُو الْأَسْعَارُ فِي جَمِيعِ
الْأَقْطَارِ یعنی در وقتیکه خوبان در زیر خاک پنهان شوند و بدان حکومت و سروری کنند و افترا و بهتان در قضا و قدر الهی جاری
شود و مال را بخروار بار کنند و چشم خود را بذلت و خواری از برای حاملان اوزار یعنی گناهکاران به روزگار بدوزند یعنی ایشان
فرمان فرما شوند و مردم خدمت کنند ایشان را و قطع رحم شایع شود و لئیمان که حرام را حلال کنند در حرمت اسلام غالب و ظاهر
شوند و اختلاف در میان مردم پدیدار شود و عهد و میثاقها گسیخته شود و حرمت هر صاحب حرمتی دریده شود و آن وقتیست
که ستاره که در نزد عرب معروف بستاره ذو ذنب است از اوج ترسیدند طلوع کند در آن وقت باران منقطع شود و نهرها
خشک شود و قیمت اجناس ماکولات بحد رسانند در هر بلدی ثُمَّ تَقْبَلُ الزَّنْجُ بِالرَّايَاتِ الصُّفْرِ عَلَى الْبَرَاذِينِ الشُّقْرِ حَتَّى
يَنْزِلُوا حِمْصَ فَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ صَخْرٍ فَيُبَدِّلُ الرَّايَاتِ السُّودَ بِالْحُمْرِ فَيُبِيحُ الْمُحَرَّمَاتِ وَيَتْرُكُ النِّسَاءَ بِالثَّدْيَا مُعَلَّقَاتٍ وَهُوَ
صَاحِبُ نَهْبِ الْكُوفَةِ قَرْبَ بَيْضَاءِ الشَّاةِ مَكْشُوفَةً عَلَى الطَّرِيقِ رَدْفُهُ بِهَا الْخَيْلُ مَحْفُوفَةً قَتْلُ زَوْجِهَا وَكَثْرُ عَجْزِهَا وَسُخْرِ
فَرْجِهَا پس صاحب علمهای زرد بیرون آید که لشکر او بر یابوهای سرخ سوار باشند تا داخل حمص شوند و مردی از اولاد صخر
یعنی بنی امیه بیرون آید که سفیانی باشد و علمهای سیاه مبدل بسرخ گرداند و محرمات الهی را مباح نماید و نهانها را بر
پستانهای ایشان بیاویزد و استغاثت کنند کوفه بسوی نهای یمین ساق بازوی کشاده بر سر راهها افتاده و لشکریان
آن مرد با او احاطه نموده بعد از آنکه شوهرش را کشته باشند و هر قدر عجز کند کسی بدادش نرسد فَعِنْدَهَا يَظْهَرُ ابْنُ
النَّبِيِّ الْمَهْدِيُّ وَذَلِكَ إِذَا قُتِلَ الْمَظْلُومُ بِيَثْرِبَ وَابْنُ عَمِّهِ فِي الْحَرَمِ وَظَهَرَ الْخَوْفُ وَافْتَقَرَ الْوَسْمِيُّ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقْبَلُ الْكَيْشُومُ
بِجَمْعِهِ الظَّلُومِ مِنْ ظَاهِرِ الرُّومِ يَقْبَلُ الْقَرُومُ فَعِنْدَهَا يَنْكَسِفُ كُسُوفًا إِذَا جَلَّى الزُّحُوفُ وَصَفَّ الصُّفُوفُ ثُمَّ يَخْرُجُ مَلِكٌ

مِن صَنعاءِ اليَمَنِ أبيَضُ كالقُطنِ اِسمُهُ حُسَينٌ أو حَسَنٌ فَيَذهَبُ بِخُروجِهِ عَن الفِتَنِ فَهُنالِكَ يَظهَرُ مُبارَكاً زَكِيّاً وَهادِياً مَهدِيّاً وَسَيِّداً عَلَوِيّاً
فَيَفرَحُ النّاسُ إذا أتاهُم عَن اللهِ الَّذي هَداهُم فَيَكشِفُ بِنُورِهِ الظُّلَمَ وَيُظهِرُ بِهِ الحَقَّ بَعدَ الخَفاءِ وَيُفَرِّقُ الأَموالَ في النّاسِ بِالسَّوِيَّةِ
وَيَغمِدُ السَّيفَ فَلا يُهرِيقُ الدِّماءَ وَيَعِيشُ النّاسُ في اليُسرِ وَالهَناءِ وَيَغتَسِلُ بِماءِ عَدلِهِ عَن الدَّهرِ مِن القَذى وَيَرُدُّ الحَقَّ عَلى
أهلِهِ القُرى وَيَكثُرُ في النّاسِ الضِّيافَةُ وَالقِرى وَيَرفَعُ بِعَدلِهِ الغَوايَةَ وَالعَماءَ كانَّ كانَ غُبارٌ فانجَلى فَيَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وَعَدلاً
وَالإِمامُ حَيّاً وَهُوَ عَلَمٌ لِلسّاعَةِ بِلا امتِراءٍ پس در آن وقت مهدی فرزند نبی بیرون آید و آن در وقتی باشد که مظلومی را در برابر
بکشند و پسرعمش را در حرم قتل کنند و امر پنهان آشکار گردد و با علامات او موافق باشد در آن وقت سفیانی مشوم با جمعیت
ظالمان بجنگ او آید و در میان آشکارا مبارزت نمایند بکشتن بزرگان در آن وقت آفتاب پنهان شود در مقابله هر دو لشکر
و از استن صفوف بجهة نزاع با یکدیگر بعد از آن پادشاهی از صنعاء یمن بیرون آید که مثل پنبه سفید باشد و نام او حسین
یا حسن و بعلت خروج او فتنها زایل شود و ظهور کند در حالتی که مبارک و پاکیزه و هدایت کننده و هدایت کرده شده و سید
از اولاد علی و فاطمه باشد و فرحی بجهة مردم حاصل شود بمنت خدائی که ایشان را راه نمائی نموده پس از نور او تاریکیها روشن
شود و حق بعد از مخفی شدن ظاهر گردد و اموال را در میان مردم بالسویه قسمت کند و شمشیر را در غلاف کند و دیگر خون ریزی
نکند و تمام مردم در خوشی و تعیش بسر برند و چشم روزگار باب عدالت و رعیت پروری او از غبار و خاشاک پاک شود و حق
را بصاحبانش برساند و مهمانی و تعیش و بخشندگی در میان مردم شایع شود و از عدالت او ضلالت و کوری و گمراهی مرتفع گردد
بمرتبه که گویا غبار بر روی عالم گرفته بود و جلا یافت و زمین پر شود از عدالت و محبت او بدون شک و شبهه و شیخ صدوق
در اکمال الدین روایت کرده از سدیر صیرفی که من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب پیش خدمت مولای خود جعفر بن محمد صادق
و دیدیم که بر روی خاک نشسته است و جامه خیری پوشیده است که همین طوق کردن آن حضرت از آن بیرون است و جبه و جامی
ندارد و آستینهای آن کوتاه است و مثل زنی که طفل او مرده باشد با جگر سوخته مینالد و میگرید و غم و اندوه از عارض همایونش
ظاهر و تغیر از وجنات احوالش باهر است و اشک از دیدهای مبارکش مثل ناودان جاریست و میگوید سیدی غیبتک افنت
رقادی و ضیقت مهادی و اسرت مني راحة فؤادي سیدی غیبتک اوصلت مصابي بفجایع الابد و فقد الواحد بعد الواحد
یعنی الجمع و الصمد یعنی ای آقای من غیبت تو خواب از چشم من ربوده و خوابگاه و محل آسایش مرا بر من تنگ کرده و راحت دل مرا
نموده ای آقای من غیبت تو مصیبت ترا متصل ساخته است بمصیبت دائمی که تمام شدنی برای آن نیست و یکیک را که می آید
و مفقود می شوند جمعیت و عدد و کثرت ما را فانی ساخته است اشکی که از دیده ام میریزد از شدت غصه احساس نمیکنم و ناله
که از سینه ام بر می آید ادراک نمی نمایم و از این مقوله سخنان میفرماید و اشک از دیدهای او جاریست هوش از سر ما پریده
ما شکافته شد از دیدن امر هولناک و حادثه هلاک کننده که مشاهده کردیم و واله و مبهوت گردیدیم و چنان فهمیدیم که حادثه
تازه و مکروه عظیمی بجهة او حادث شده است گفتیم یا ابن خیر الوری لا ابکی الله عینیک من ای حادثة تستنزف دمعتک تستقطر
عبرتک و ای حالة حلت علیک هذا الماتم ای فرزند بهترین خلق خدا حق تعالی چشم ترا نگریاند از چه حادثه اشک از دیدهای
تو کشیده میشود و باران گریه میبارد و چه حالتی رخ داده که این قسم ماتم را بر تو لازم ساخته است پس چنان آهی سوزناک از
دل برکشید که اندرون او پر شد از آن و حزن و اندوه او شدت بهم رسانید و گفت وای بر شما صبح امروز نظر در کتاب جفر
که مشتمل بر علم منایا و بلایا و امتحاناتی که بما میشود و علم هر چه شده و خواهد شد در اوست و خدا تخصیص داده بعلم آن محمد
و آل محمد را یعنی ائمه که بعد از او میباشند میکردم و تامل مینمودم در مولد قائم ما و غیبت او و دیگر گردن او در غیبت خود طول

عمر او و بلاهائی که بمؤمنان میرسید دران اوقات و تشکیکات در دلهای ایشان تا آنکه از طول کشیدن غیبت او و مرتد شدن اکثر
ایشان از دین خود و پیمان مسلمانی را که خدا از ان یاد نموده دران جا که گفته وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ از گردن خود
بیرون مینماید یعنی ولایت ما اهل بیت و مرا رقیق دست داد و غم و اندوه بر من مستولی شد گفتیم یا ابن رسول الله چه بودی اگر ما
شریک میکردی در دانستن بعضی از انچه میدانی و کرامت و شرافت بجهة ما از دانستن آن حاصل میفرمودی فرمود خداوند عالم
در قائم ما سه چیز که در سه پیغمبر خود مقدر فرموده دران نیز مقدر فرموده مولد او را چون مولد موسی بن عمران و غیبت او را چون
غیبت عیسی بن مریم و طول کشیدن امر او را چون طول کشیدن امر نوح قرار داده و بعد از ان عمر بندهٔ صالح خود خضر را دلیل بر عمر
او مقرر فرموده گفتیم شرح این مطالب از برای ما بیان فرمود اما مولد موسی پس بدرستیکه فرعون چون یافت که زوال ملک او بدست
موسی است کهنه را طلبید و او را امتحانی بر نسب او نمودند و گفتند که از بنی اسرائیل است و همیشه اصحاب خود را امر میکرد بشکافتن
شکمهای زنان حاملهٔ ایشان تا آنکه در طلب موسی بیست هزار دختر از اطفال را کشت و دست او بوی نرسید چون خدا مقدر
کرده بود حفظ او را از شر آن ملعون همچنین بنو امیه و بنو عباس چون مطلع شدند که زوال ملک و دولت ایشان در دست قائم ما است
اظهار عداوت با ما نمودند و شمشیر خود را گذاردند در خانوادهٔ پیغمبر خدا و نسل پیغمبر را هلاک و تلف نمودند در طمع کشتن قائم
و خدا ابا و امتناع مینماید از اینکه امر خود را منکشف بر ظلمه سازد تا آنکه نور او تمام شود هر چند مشرکان نخواهند و اما غیبت عیسی
پس بدرستیکه یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است و خدا تکذیب نمود ایشان را و فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا
صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و همچنین است غیبت قائم چه امت منکر دیدند بعضی ندانسته میگویند هنوز متولد نشده و بعضی
میگویند متولد شد و مرد و بعضی میگویند امام حادی عشر ما عقیم و بی اولاد است و بعضی تجاوز نموده از عدد مقدر الهی
و سرزده و زیادتر نیز قایل میشوند و بعضی معصیت خدا را میکنند و میگویند روح قائم در بدن دیگران سخن میگوید و اما
دیر کردن نوح پس بدرستیکه چون عقوبت الهی نازل شد بر قوم او جبرئیل فرود آمد و هفت هسته خرما آورد و گفت نوح
خدا بتو میگوید که اینها بندگان و مخلوق من میباشند و بسیاری از مخلوقات و کارخانهٔ قدرت کامله و حکمت بالغهٔ خود را
در ایجاد ایشان بزحمت انداخته ام ایشان را هلاک نمیکنم بصاعقه از صاعقها و اثری از اثرهای غضب خود مگر بعد از اتمام
حجة و تاکید دعوت پس عود کن در سعی و جد و جهد کردن در دعوت ایشان که بتو ثواب عظیم خواهد داد و این هسته را
غرس کن که بعد از انکه انها بزرگ شد و مثمر گردید و ثمر او رسید فرج و خلاصی تو نیز خواهد رسید و اتباع خود از مؤمنان را
بشارت ده باینکه گفتیم بتو و چون ان درختان خرما سبز شد و بزرگ شد و شاخ و برگ کرد و ثمر آمد و میوه ان نیز رسید از جدا
کردن وفای بوعدهٔ که با او و با مؤمنان کرده بود حق تعالی ثانیا جبرئیل را فرستاد و امر کرد نوح را که دوباره از هسته های آن درختان
غرس نماید و باز صبر کند و در نصیحت و ارشاد قوم نهایت جد و جهد را معمول دارد و تاکید حجة بر قوم خود نماید و چون این
خبر را بمؤمنان از قوم خود داد سیصد نفر از ایشان مرتد شدند و گفتند اگر نوح محق میبود در ادعای نبوت در وعدهٔ که از خدا
خدا داده بود خلف نمیشد بعد از ان جناب اقدس الهی تا هفت مرتبه او را امر بغرس جدید نمود و وعدهٔ فرج را در رسیدن
میوه ان میکرد و در هر مرتبه جمعی از مؤمنان که قلیل بودند مرتد شده از دین بر میگشتند تا آنکه هفتاد و چند نفر باقی ماندند
این مدت دعوت زحمت که ان بیچاره کشید انگاه وحی رسید در مرتبهٔ هفتم باو که اَلْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ یعنی حال صبح روشن
شد و از شب امتیاز یافت و حق صریح محض شد از کدورت باطل صاف گردید باینکه هر کس طینت او خبیث بود مرتد شد
و هر گاه هلاک میکردم کافر انرا و حکم میکردم بکفر انهائی که مرتد شدند بعد از ایمان بتو هر اینه تصدیق نمیکردی

مرا که در سابق بمؤمنان داده بودم که اخلاص در توحید ورزیده بودند از قوم تو و متمسک بر ایمان محکم نبوة شده بودند باینکه ایشان را
خلیفه کنم در زمین و متمکن سازم ایشان را از دین قویم متین و ترس ایشان را مبدل بامنیت کنم تا خالص شوند عبادت ایشان از برای
من و شک اندلهای ایشان بیرون رود و چگونه ممکن بود که ایشان را خلیفه کنم و متمکن سازم و خوف ایشان را بامن مبدل گردانم
بالانکه میدانستم که ایشانیکه مرتد شدند یقین ایشان ضعیف و طینت ایشان خبیث است و آنچه در سریره و دل ایشانست از مقوله
نفاق و از سخن کراهی و نتایج جهالتست و همینکه آن مؤمنان خالص را خلیفه میکردم و متمکن میساختم و دشمنان ایشان را اهلاک
میکردم و این مرتدین را بچیزی که اذیت بمن رسانیدم و ایشان نیز باقی میماندند آن سریره نفاقی که در ایشان بود مستحکم میشد و کراهی
ایشان ثابت و محکم میگردید و با برادران خود که در ایمان خالص بودند عداوت را علانیه میکردند و بر طلب ریاست با ایشان نزاع
و محاربه مینمودند و میخواستند که خود متفرد در امر و نهی شوند و باز نزاع و تفرقه و اختلاف و برانگیختن فتنها و بجنگ کردنها
و لشکر کشیدنها منجر میگردید و با وجود آن چگونه تمکین در دین و انتشار امر مؤمنین حاصل میشد کلا فَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحْيِنَا پس حضرت صادق ع فرمود و همچنین قائم ما ایام غیبتش طول میکشد تا آنکه حق بحق صریح شود و ایمان خالص گردد و کفر از
شیعیان که در طینت او خبث و نفاق باشد که بعد از حصول تمکن در امر سلطنت نزاع و فتنه از او صادر شود مرتد شوند و از سخن
دشمنان صریح گردند تا آنکه بعد از حصول وعده و ظهور و تمکن او در امر خود اختلافی و فتنه باقی نماند مفضل عرض کرد یا ابن رسول الله
نواصب چنان گمان کرده اند که آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ الآیة در شان ابوبکر و عمر و عثمان
و علی نازل شده فرمود لا هدی الله قلوب الناصبة خدا دلهای ایشان را منور بنور هدایت نگرداند در چه وقت از ایام خلافت
آن چهار نفر آن دین که خدا و رسول او پسندیدند متمکن شد و امنیت در امت منتشر گردید و خوف از دل مؤمنان رفت و شکایت
از سینهای مردم بالمره منقطع شد با وجود آن همه فتنه که در ایام ایشان اتفاق افتاد و مسلمانان مرتد شدند و جنگهای که
میانه کفار و میانه خود ایشان با یکدیگر اتفاق افتاد بعد از آن حضرت صادق ع این آیه را شاهد از برای دیگر کردن حضرت صاحب ع
خواند حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا پس فرمود و اما بنده صالح که خضر بوده باشد پس بدرستیکه
حق تعالی عمر او را طول نداد از برای اینکه پیغمبری و هدایتی از برای او مقدر کرده بود یا کتابی میخواست باو نازل کند یا شریعتی را
بشریعت او نسخ کند از شرایع انبیا و نه بجهة این بود که او را امام و پیشوا نموده باشد که مردم باو اقتدا کنند چه هیچیک از اینها
بالبدیهه در باره خضر متصور نیست بلی حق تعالی در علم سابق مکنون خود چون مقدر کرده بود که قائم آل محمد چنین عمر طولانی
بهم رساند و در آن مدت غایب باشد از نظرها دانست که اغلب مردم انکار خواهند کرد و محال خواهند شمرد پس باین جهة خضر را
پیش از آن ایجاد نمود و باقی گذاشت او را تا حجتی باشد بر منکرین و دلیلی باشد بر عمر قائم ع و حجت معاندین منقطع شود وَلِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ و احادیث بسیار وارد شده که در قائم آل محمد ص از سنن انبیاء سنة آدم و نوح است در طول عمر و سنة ابراهیم
در خفاء مولد و عزلت از مردم و سنت موسی است در ترس و غایب شدن و سنة عیسی است در اختلاف کردن مردم در باره او
و سنت ایوب است در فرج بعد از شدت و سنة محمد است در خروج بشمشیر و از حضرت صادق ع مرویست که صالح پیغمبر مدتی از
از قوم خود غایب شد و روزی که از نزد ایشان رفت مردی پیر با روئی نیکو و شکم فربه و محاسن انبوه و عارض او باریک بود
حاصل مردی بود مربوع القامه و چون برگشت نزد قوم خود او را نشناختند بعلة تغییری که در صورت او بهم رسانیده بود و ایشان
سه فرقه شده بودند فرقه انکار صرف نمودند که صالح پیغمبر نیست و جمعی تشکیک کردند و جمعی یقین داشتند که صالح پیغمبر است
پس اول با فرقه شکاک گفت که من صالح میباشم او را تکذیب نمودند و دشنام دادند و اذیت رسانیدند و گفتند خدا از تو

بیزار است و صالح با این صورت نبود پس نزد منکرین آمد و گفت منم صالح ایشان نیز نشنیدند و منتهای نفرت را از او بهم رسانیدند
پس آمد نزد طبقهٔ سیم که اهل یقین بودند و گفت منم صالح گفتند علامتی و خبری از تو میخواهیم که شکی بهم نرسد از برای ما بسلهٔ لیکن
شکی نداریم که حقتعالی که خالق اشیاست قادر است بر هر چیز و نقل میکند و تحویل میدهد هر صورتی را بصورتی دیگر و ما را
خبر داده اند و فیما بین خود مطلع شده ایم بر علامات چند که پیغمبر ما آورده صالح گفت منم صالح که ناقه از برای شما آوردم گفتند راست
گفتی علامت آن ناقه چیست گفت لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ پس ایمان آوردند و گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ و شکاک
و آنها که انکار نمودند گفتند إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ گفتم در آن روزها که غایب شده بود عالمی در میان ایشان بود مرموز خدا
از آن عادل تر است که زمین را بدون عالم بگذارد که راهنمای بخدا کند و همهٔ ایام غیبت صالح هفت روز بود و بر فترة و سستی بودند
و امامی نمی شناختند لیکن همان دین خدا که صالح آورده بود در دست ایشان بود و بکر بان بودند بعد از آنکه با صالح اخذ بیعت
کردند بر او و پیروی نمودند او را و مثل قائم آل محمد مثل صالح است بجهة استبعادی که مخالفین میکنند در طول عمر آنجناب
شیخ صدوق و غیر او اخبار بسیاری از معمرین نقل کرده در کتاب کمال الدین و ما اکتفا میکنیم بنقل احوال دو سه کس از ایشان
از برای دفع استبعاد معاندین اگرچه در خضر و الیاس و عیسی و شیطان از برای منصف کفایت میکند شیخ صدوق نقل کرده
از دو نفر مشایخ خود که یکی محمد بن قاسم بقی و دیگری که علی بن حسن جنکاء باشد که گفتند در مکه ملاقات کردیم مردی را از اهل
مغرب زمین و با جماعتی از اصحاب حدیث که در آن سال بحج آمده بودند که سال سیصد و نه از هجرت بود رفتیم که او را ببینیم
دیدیم مردیست که موی سر و محاسن آن سیاه است و چون چوب پوسیده میماند از پیری و جمعی از اولاد و اولاد اولاد او و میان
اهل بلد او در دور او نشسته اند و میگفتند که از اقصی بلاد مغرب میباشند و آن مردان پیر نقل کردند از پدران خود که ایشان
نیز از پدران و اجداد خود شنیده بودند که همین مرد پیری که معروف باین ابی الدنیا بود دیده بودند و نام او علی بن عثمان بن
خطاب بن مرة بن مؤید بود و گفت از قبیلهٔ همدان و اصل او از صنعاء یمن میباشد پس گفتیم باو که تو علی بن ابیطالب را دیدی پس با
دست خود ابروهای خود را بالا برده چون بر روی چشمانش افتاده بود و دیدهای خود را باز نمود مثل دو چراغ میدرخشید
و گفت بهمین چشمها دیدم آن حضرت را و او را خدمت کردم و در جنگ صفین همراه او بودم و این اثر زخمی که در صورت من هست و خود
در ابروی راست او اثر زخمی بود این از اسب آنحضرت بمن رسید و آن جماعت که دور او نشسته بودند همگی شهادت دادند
و اولاد و احفاد او نیز گفتند که از روز تولد خود او را بر همین حال و همین صورت دیده اند و از پدران و اجداد خود نیز شنیده اند
بعد از آن با او صحبت داشتم و از سبب طول عمر او پرسیدیم دیدیم عقل او بر حالت و مهم همه آنچه باو میگویند و جواب را مطابق
سؤال میدهد گفت پدری داشتم که در کتب پیشینیان نظر کرده بود و خوانده بود و در آنها دیده بود که آب حیاتی میباشد
که در ظلمات هست هر که از آن بخورد عمر او دراز شود حرص بر طول عمر او را بر این داشت که بظلمات برود شاید از آن آب متمکن
شود پس بقدریکه میدانست کفایت بجهة توشهٔ راه از رفتن و برگشتن میکند برداشت و مرا نیز همراه برد و دو شتر نیز بجهة
سواری و چند شتر مادهٔ شیرده بار او بهای بسیار و توشهٔ بیحد و حساب همراه برداشت و من در آن روز سیزده ساله بودم
و رفتیم تا بظلمات رسیدیم و شش شبانه روز در آن رفتیم و در آن اندکی تاریکی کمتر مینمود از شب اندک روشنائی مثل صبح میدمید
پس رسیدیم بمیان کوهستان و وادیها و درها و در آنجا منزل کردیم چونکه والدم در کتابها خوانده بود که آب حیات در همان جا
میباشد پس چند روز در آنجا ماندیم و والدم میگشت در طلب نهر و بما میگفت آتش بیفروزید که بنشان شعلهٔ آتش ما را که
چون چند روزی گذشت آب ما تمام شد چه خود خوردیم و چه بشتران خود دادیم و اگر نه این بود که شترهای ما شیرده بود

هلاک میشدیم از تشنگی و خادمانی که همراه ما بودند نزد عوامیکردند و اصرار در مراجعت داشتند و ترسیده بودند از ظلمات بیم عربیت کرد
والدین بمراجعت و در آن وقت که میخواستیم برگردیم بجهة مطلبی برخواستم و دور شدم از محل بقدر یک تیر پرتاب ناگاه نهری دیدم
که بسیار سفید و خوشگوار و شیرین بود نه بسیار صغیر و کوچک بود و نه بزرگ بود بملایمت جریان داشت پس نزدیک باو نشستم دو کف پا
کف آن برداشتم و خوردم دیدم بسیار خوشگوار و سرد است و چون آب ما تمام بود و آنمهای ما تشنه و مشوش بر خود و شتران خود دیدم
و پدرم بمن نگفته بود که بطلب بحیات آمده است و از ما پنهان داشته بود همین قدر که دیدم آب است ما را از تلف نجات میدهد
بتعجیل آمدم تا بنه و خادمان را مژده دادم که آب دیده ام مشکها و آلات آب برداشتن را برداشتیم و باتفاق ایشان برگشتیم بر سر آب نمیدانم
که والدم در طلب همین آب اینقدر دفعه تکشیده است و در آن وقت نیز دفعه بود و در سر بنه نبود و خوشوقتی من از آن بود که از آب
و تشویش تلف رسته ایم و چون بالخدام آمدیم نهر را ندیدیم و بقدر دو ساعت سعی کردیم و تفحص کردیم نجستیم تا اینکه خدام ما نگذاشتند
که مرا و گفتند دروغ گفتی و آب ندیدی آخر الامر مایوس شدیم و برگشتیم بر سر بنه و پدرم نیز آمد و گفت را نیز از برای او نقل
کردم آن وقت بمن گفت ای فرزند آنچه بکیم را با این زحمتها انداخت و متحمل این قسم خطرها ساخت تحصیل همان نهر بود و آن نصیب من بود
باز الحمد لله که نصیب تو شد و عمر تو در آن خواهد شد آنقدر که خودت بیائی و از آنجا کوچ کردیم و از ظلمات بیرون آمدیم و
بوطن خود رسیدیم و پدرم سالها زنده بود و بعد از آن مرد و چون سن من قریب بسی سال رسید و شنیدم که پیغمبر از دنیا رحلت نمود
و دو خلیفه اول و ثانی نیز وفات یافته اند بقصد حج بیت الله الحرام رفتم و در آخر خلافت عثمان آمدم بمدینه و از جمله یاران
قلبم میل بسیاری بهمراهی امیر علی بن ابیطالب پس ماندم و او را خدمت کردم و در واقعه صفین این زخم صورت من رسید از
لسان آن حضرت و بهمین نسبت در خدمت او بودم تا آنکه شهید شد و اولاد و حرم آنحضرت بسیار اصرار کردند که نزد ایشان بمانم
نماندم و جای آنجا را خالی نتوانستم دید و برگشتم بولایت خود و در ایام بنی مروان باز بمکه رفتم و برگشتم و تا حال حج سفری نرفتم
مگر بجهت ملاقات ایشان و چون خبر من با ایشان میرسید و طول عمر من را میطلبیدند که به بینند و از احوال من بپرسند و بسیار اندوه
داشتم که حج دیگر نکنم این اولاد و احفاد من مرا برداشتند آوردند و نقل کرد که تا حال سه مرتبه دندانهای من افتاده است و باز در
آمده است آنگاه خواهش کردیم که از احادیث امیر المؤمنین آنچه بگوش شنیده از برای ما نقل کند گفت من در ایام ملازمت آن حضرت
همه تم مصروف بود بر طلب علم و تحقیق مسائل و صحابه نیز بسیار بودند لیکن از شدت میل و محبتی که بآن جناب داشتم هیچ کاری نمیکردم
و در آن ایام مگر خدمت آن حضرت را و آنچه بنام می آید از احادیث آنجناب جمع کثیری از اهل مغرب و مصر و حجاز شنیدند و همه منقرض شدند
و مرده اند و پوسیده اند و این بلد و اولاد من اند که همه را نوشته اند و ضبط کرده اند پس نسخه را آوردند و ابو الدنیا معمر از برای ما خواند
گفت که علی بن ابیطالب فرمود که پیغمبر فرمود مَنْ أَعَانَ مَلْهُوفاً كَتَبَ اللهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَمَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ
بعد از آن فرمود که رسول خدا فرمود هر کس سعی کند در حاجت برادر مسلم خود که رضای خدا در آن باشد و صلاح او نیز باشد گویا
خدا را هزار سال خدمت کرده و یک دقیقه معصیت الهی را نکرده است و ایضا نقل کرد از آنجناب که فرمود در جنگ پیغمبر بیست و
پنج زخم برداشتم و چون آمدم خدمت رسول خدا و دید زخمهای مرا گریست و اشک چشمان خود را برداشت و مالید بر روی
جراحتهای من و فی الفور چاق شدم و ایضا نقل کرد که پیغمبر فرمود که هر که یکمرتبه سوره قل هو الله بخواند ثلث قرآن را خوانده و هر که
دو بار بخواند دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه بار بخواند گویا همه قرآن را خوانده است و غیر آن از احادیث دیگر و شیخ صدوق
روایت کرده از آن دو شیخ که حاکم مکه چون شنید که ابو الدنیا بمکه آمده است گفت لابد و ناچار ترا بفرستم ببغداد نزد خلیفه
تا ترا به بیند و اگر نفرستم شاید مطلع شود و بمن عتاب کند و حجاج از اهل مصر و مغرب و شام التماس کردند که مرد پیری ضعیف

میباشد و طاقت سفر ندارد و گاه هست تلف شود خلاصه آنقدر اصرار کردند که او را مطمئن داشت و شیخ صدوق نقل کرده است از حسن بن
محمد بن یحیی علوی که او شنیده بود از ابو عبد الله شریف محمد بن حسن بن اسحق علوی که او گفت حج کردم در سال سیصد و سیزده و در آنسال
نصر قشوری که مصاحب خلیفه عباسی المقتدر بالله بود نیز حج کرده بود و همراه او محمد الرحمن بن حمران که کنیه او ابو الهیجا میبود و چون
در ماه ذی القعده وارد مدینه شدم قافله مصر را دیدم و ابو بکر بن محمد بن علی ماردانی در آن قافله بود با گروهی از اهل مغرب که میگفتند
صحابه پیغمبر را دیده ام و مردم دور او جمعیت کردند و ازدحام عظیمی شد و مسح میکردند بر بدن او و تبرک میجستند و نزدیک بود آن بیچاره
از شدت ازدحام خلق تلف شود عم ابو القاسم طاهر بن یحیی غلامان و خدام خود را امر کرد تا او را از دست مردم در آوردند و بردند
بخانه ابو سهل طفی که عم در آنجا منزل کرده بود و چون او را بردند اذن دخول نیز بمردم دادند و پنج نفر همراه او بودند که میگفت اولاد
من میباشند یکی از آنها هشتاد دختری داشت و یکی هفتاد سال داشت و دو تای دیگر شصت ساله بودند و دیگری هفتاد ساله بود
و او پسر پیر او بود و آن مغربی بحسب صورت در سن بیست الی چهل سال بنظر می آمد موی سر و محاسن او سیاه بود و ضعیف اندام
گندم گون میانه بالا بود و نام او علی بن عثمان بن خطاب و هر وقت کرسنه میشد موی عنفقه او سفید میشد و چون سیر میشد
سیاه میشد و او نقل کرد از برای ما که پدرم و عمم بقصد حج از بلد خود که حضرموت بود بیرون آمدند و مرا نیز همراه بردند و چون
چند روزی رفتیم راه را گم کردیم و سه روز و سه شب در بیابان حیران مانده بودیم و بی سر رشته از راه میرفتیم تا آنکه بکوهستان
ریگ نرم افتادیم که او را رمل عالج میگفتند و متصل یاد ذات العماد بود در آن اثنا نظر ما بر جای پای درازی افتاد آن را گرفتیم
و از عقب آن رفتیم تا آنکه بوادی رسیدیم دیدیم دو نفر بر سر چاهی یا چشمه نشسته اند چون ما را دیدند یکی از آن دو نفر برخاست
دلو را در چاه انداخت و از آن چشمه یا چاه آب کشید و بر سر راه آمد و اول دلو را بپدرم داد پدرم نخورد و گفت روزه تمام شد و شب را
بر سر همین چاه منزل میکنیم و بعد از آن بعمم داد و او نیز نخورد و همان جواب را داد که پدرم گفته بود پس بمن داد و گفت بیاشام کردم
دلو را از او و آشامیدم گفت هنیئاً لک و علی بن ابیطالب را درک خواهی نمود ای پسر سلام ما را برسان باو و بگو که خضر و الیاس
سلام بسیار بتو رسانیدند و ای پسر تو افتد عمر خواهی کرد که مهدی و عیسی بن مریم را ببینی و چون دیدی سلام ما را نیز بآنها
برسان بعد از آن گفتند که این ها چکاره تو میباشند گفتم آن پدر و این عموی منست گفتند اما عموی تو پس در این سفر بسلامت
نخواهد رسید و تو بپدرت میرسید لیکن پدرت بمیرد و تو عمر بسیاری خواهی کرد و پیغمبر را خواهی دید چه وعده وفات او رسیده است
بعد از آن ناپیدا شدند ندانستم که در آسمان میباشند یا در زمین پس نگاه کردیم نه چشمه و نه چاهی بود پس رفتیم و تعجب بسیاری
کردیم تا بحران یمن رسیدیم عمم بیمار شد و در آن جا مرد و من و پدرم رفتیم بمکه و حج کردیم و آمدیم بمدینه و پدرم در مدینه بیمار
شد و مرد و علی بن ابیطالب را وصی خود کرد و او مرا نگاهداشت و در ایام خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و خلافت خود آنحضرت
خدمت او بودم تا روزی که ابن ملجم ملعون او را شهید کرد و نقل کرد که چون عثمان را در خانه اش محاصره کردند من اصدار نوشته
و اسبی بمن داد و گفت برو نزد علی و او در ینبع بود بر سر مزرعه که داشت پس نوشته را برداشتم و رفتم تا بجدار ابی عیاش رسیدم
صدای قرائتی شنیدم چون نگاه کردم دیدم آنحضرت می آید از ینبع و این آیه را میخواند أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
چون مرا دید فرمود ای ابا الدنیا خبر است گفتم نوشته از خلیفه آورده ام پس گرفت و خواند در آن نوشته بود فَإِنْ كُنْتَ مَأْكُولًا
فَكُنْ خَيْرَ آكِلٍ وَإِلَّا فَأَدْرِكْنِي وَلَمَّا أُمَزَّقِ چون خواند براه افتاد و داخل مدینه شد همانساعتی که عثمان را کشته بودند پس دفن نمودند
جنازه او را و مردم از آمدن او مطلع شدند پس دویدند و با آنحضرت و پیشتر عزیمت داشتند که با طلحه بیعت کنند اما چون او را دیدند
از سر او پاشیدند و بر سر آنحضرت اجتماع کردند و اول کسی که بیعت کرد با او طلحه و زبیر بود و تمام مهاجرین و انصار بیعت کردند و من در خلافت

بودم در واقعهٔ صفین و جمل و در جنگ صفین در دست راست او ایستاده بودم که تازیانهٔ آنجناب از دستش افتاد خم شدم که بردارم
و باو بدهم و لجام اسب آنحضرت هم بود در اثناء خم شدن من اسب سر خود را بلند نموده تکانی داد و این ذخیره که در شقیقهٔ من هست
بمن رسید پس آنحضرت مرا طلبید و آب دهان خود را بجای زخم انداخت و قدری خاک برداشت و پاشید بر روی آن دیگر مطلقا آسیبی
التوجعی نکردم و بعد از آن نیز در خدمت او بودم تا شهید شد و همراه حسن بن علی نیز بودم تا ساباط مدائن و از آن جا رفتم بمدینه و خدمت
او را و امام حسین را میکردم تا وقتی که بزهر جفا کرد زوجه اش جعدهٔ دختر اشعث با او داد شهید شد و بعد از آن خدمت امام حسین بودم تا
صحرای کربلا و چون آن جناب شهید شد کریختم از دست بنی امیه و در مغرب زمین توقف کردم و انتظار خروج مهدی و عیسی بن مریم
میکشم و ایضا شیخ صدوق نقل کرده که عبید بن شریک جرهمی سیصد و پنجاه سال عمر کرد و به پیغمبر ایمان آورد و ماند تا ایام معاویه
و در ایام سلطنت او آمد نزد او و معاویه از او پرسید که چه دیده از طرایف و عجایب روزگار و معمرین پس از جمله چیزهائی که نقل کرد این بود
که دیدم مردی را که هزار سال عمر کرده بود و او نقل کرد که دیدم کسی را که دو هزار سال عمر کرده بود و پادشاهی از پادشاهان حمیر نقل کرد
از برای من که ملکی از ملوک تابعه که نهایت تسلط و اقتدار داشت و او از دوسرج میناییل و در جوانی پادشاه شده بود و بسیار
در اهل مملکت خود خوش نشاط و سخی و مطلع بود و هفتصد سال پادشاهی کرد و بسیار شکار دوست بود و روزی از روزها رفته بود
از برای سیر و تفرج بصحرا و دیده بود دو مار با یکدیگر میجنگند یکی از آنها سفید بود مثل نقرهٔ خام و دیگری مثل قیر سیاه و با یکدیگر پیچیده
بودند و آن مار سیاه غالب و فایق شده بود بر مار سفید و نزدیک بود که او را بکشد پس امر نمود ملک تا مار سیاه را کشتند و سفید را
برداشتند و آوردند بر سر چشمهٔ آبی که در نخوچند بود و او بود و امر کرد قدری آب سرد بر او ریختند و در دهان او نیز ریختند تا آنکه
بحال آمد او را سرد دادند و براه افتاد و ناپیدا شد و ملک آن روز در شکارگاه خود ماند و استیفاء حظ خود از سیر و تفرج کرده شب هنگام
مراجعت نمود بمنزل خود و بر تخت خود نشست در جائی که دست احدی از حاجب و دربان و غیر آن باو نمیرسید ناگاه دید جوانی که دنیا
جمال و زینت میباشد در طرف دیوار طاق را بدو دست خود گرفته و سلام بر ملک نمود ملک ترسید از او و گفت تو کیستی و کی ترا
داخل نمود در این مکان و اذن و رخصت داد بتو که در چنین جائی در آئی که حاجب و دربان نمی توانند آمد آنجوان گفت مترس ای پادشاه
که من از طایفهٔ انس نیستم بلکه جنی میباشم و آمده ام شکر احسان تو و محبتی که بمن نموده نمایم و جزای نیکو بتو دهم ملک گفت چه
جزای نیکو بمن خواهی داد گفت من همان مار سفیدم که مرا از چنگ مار سیاه رها کردی و او را کشتی و مرا زنده کردی و او علاقهٔ
بود از ما و بر ما عاصی و یاغی شد و از خوانوادهٔ ما را چند نفر کشته هر شبی که فرصت میکند و بتنهائی ما را بکری آورد میکشد بعد
از آن حدیث منقطع شد و ما نمی دانستیم که تمام نکرد بعد از آن شیخ صدوق بسیاری از معمرین را ذکر نموده و از جملهٔ ایشان لقمان
عادی که از طایفهٔ عاد بزرگ بود و پانصد و شصت سال عمر کرد چهارصد سال او را پادشاهی کرد و هر روزی دو جامهٔ
نو میپوشید و در آخر روز پاره میکرد که کسی دیگر نپوشد و ابن هبل بن عبد الله ششصد سال عمر کرد و دردید بن زید بن نهد چهارصد و
پنجاه سال عمر کرد و از جملهٔ حکایت قصهٔ نیل و هرمان مصر را مذکور ساخته که ابو الحسن بن حماویه بن احمد بن طولون که بر مصر
مستولی شد چندان از گنجهای آن بجهة او مفتوح شد که از برای هیچکس نشده بود پس او را حرص و ترغیب در خراب کردن هرمان و
در آوردن گنجهائی که در آن مدفون است نمودند هر قدر اقوام و اقارب او او را منع کردند که کسی تا امروز متعرض این امر نشده که عمر او
طول بکشد و بتجربه رسیده است این مطلب قبول نکرد و بجاهت نمود و هزار نفر عمله حواله نمود که در آن را پیدا کنند و مدت یک سال
کار در حوالی کنند هرمان کردند و بتنگ آمدند و آخر در را پیدا نکردند و چون مایوس شدند و خواستند برگردند و دست از
کار باز داشتند دامی بنظر ایشان آمد باز بطمع افتادند که شاید دروازهٔ آن گنبد از آن جا باشد آن راه را گرفتند و پیش رفتند